

پیام فدایی

آذر ۱۳۹۴

دوره جدید، سال بیستم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سرمقاله

۱۶ آذر سمبل مبارزه با استعمار و استبداد!

... برگزاری مراسم "فرمایشی و مدیریت شده" ۱۶ آذر از طرف رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در دانشگاه صنعتی در شرایطی برگزار شد که ده ها نفر از دانشجویان دانشگاه تهران در یک حرکت خودانگیخته از مقابل کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شروع به راهپیمایی به سمت دانشکده ادبیات کردند. بر اساس گزارشات منتشر شده، این دانشجویان با رسیدن به مقابل دانشکده ادبیات و ملحق شدن دانشجویان حاضر در صحن دانشکده ادبیات به آنها به جمعیتی در حدود سیصد نفر افزایش یافتند که با تشریح وضعیت نامناسب شرایط معیشتی خود علیه اوضاع صنفی حاکم بر دانشگاه شعار می دادند: "آموزش رایگان حق مسلم ماست". این دانشجویان که همچنان به تعدادشان افزوده می شد وقتی که با ماموران حراست و نیروهای لباس شخصی مواجه شدند که برای سرکوب دانشجویان در آنجا حضور یافته بودند، فریاد سر دادند که "دانشگاه پادگان نیست". با در نظر گرفتن سلطه اهریمنی نهادهای سرکوب رژیم در دانشگاه ها و خفقان موجود حرکت شجاعانه دانشجویان دانشگاه تهران نشان داد که دانشجویان آگاه فریب رژیم جمهوری اسلامی و رئیس جمهور دانشجو ستیز آن را نخورده اند....

صفحه ۲



جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

"ماهی سیاه کوچولو"ی صمد بهرنگی در روزنامه گاردین!

اشرف دهقانی

... در رژیم جمهوری اسلامی شاهد بوده ایم که مرتجعینی که قادر به درک دلایل واقعی محبوبیت صمد بهرنگی در میان خلق های مبارز ایران نیستند گاه با این عنوان که گویا چگونگی مرگ صمد (یعنی باور خلق ایران به این که وی توسط ساواک در آراز غرق گشته) موجب چنین محبوبیتی شده است، برای خدشه دار کردن چهره صمد و یارانش می کوشند ثابت کنند که صمد شهید نشد، و به منظور غیر مشکوک جلوه دادن مرگ او و انحراف افکار از واقعیت امر به هزار نیرنگ و دسیسه - از آن نوع که زمانی نشریه آدینه در دوره رفسنجانی در سایه همکاری "کسی که با صمد به آراز رفت و تنها باز گشت" با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به آن توسل جست (ارتباط نامبرده با وزارت اطلاعات بعدها در دادگاه میکونوس نیز بر ملا گشت)، دست می زنند. صرف نظر از این که امروز دیگر مدارک و دلایل محکمی مبنی بر کشته شدن صمد به دست عواملی از ساواک وجود دارد اما واقعیت این است که محبوبیت صمد به هیچوجه ربطی به چگونگی مرگ او ندارد و مهر عمیق این نویسنده، معلم و انقلابی بزرگ در دل مردم مبارز ایران و بسیاری از مردم جهان به خاطر زندگی و آثار وی می باشد؛ آخر، شاهکار صمد زندگی اش بود. ...

بورژوازی و

تخریب محیط زیست

... کنفرانس تغییرات آب و هوایی پاریس در روز ۱۱ دسامبر ۲۰۱۵ با صدور پیش نویس قطعنامه ای برای جلوگیری از گرمایش خطرناک هوا و تغییرات زیست محیطی ناشی از آن پایان یافت. بر اساس گزارشاتی که از تصمیمات این کنفرانس تا کنون منتشر شده است ظاهراً تمامی کشورهای شرکت کننده، در حرف بر امر مبارزه با تخریب محیط زیست به توافق رسیدند. اما در این قطعنامه و قطعنامه های مشابه پیشین در مورد جلوگیری از تخریب بیشتر محیط زیست هیچ گونه توجه واقعی و جدی ای به نقش سیستم حاکم یعنی نظام سرمایه داری و چگونگی برخورد با دولت هائی که به تعهدات پذیرفته شده عمل نمی کنند، نشد.

صفحه ۱۰

پیرامون اصلاحات ارضی!

... رفقای گروه احمدزاده برای اینکه در مورد اصلاحات ارضی نظر بدهند، به آن به عنوان یک مسأله عملی نگاه کردند یعنی رفتند و روستاها را از نزدیک بررسی کردند، یک کار تحقیقی کرده و حاصل کارشان را نوشتند. همانطور که در کتاب رفیق احمدزاده می بینیم، آنها نشان می دهند که اصلاحات ارضی، "نه برای دوا کردن دردی از دردهای بیشمار دهقانها، بلکه جهت گسترش سلطه امپریالیزم به روستاها بود." البته این کار تحقیقی حاصل تلاش خیلی از رفقای است که در نیمه دوم دهه ۴۰ به روستاها و مناطق مختلف سفر می کردند و گزارش و جزوه هایی نوشته و در اختیار رفقایانشان قرار می داده اند، که در نهایت همه این تلاشها توسط رفیق احمدزاده جمع بندی شده و تحت عنوان "تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" در اختیار جنبش قرار گرفته است...

صفحه ۷

در صفحات دیگر

• افشای یکی از جنایات دولت

فرانسه پس از گذشت ۳۰ سال

(بخش پایانی) ۱۲

• حمله تروریستی آمریکا به

بیمارستان قندوز ۱۵

• به خاطر سرخ رفیق نوروز

قاسمی ۱۶

• مزدوران خارجی در یمن ۱۷

• بیاد انگلس، رهبر پروتاریا ۱۸

۱۶ آذر سمبل مبارزه با استعمار و استبداد!



مراسم "فرمایشی و مدیریت شده" روز دانشجو از طرف جمهوری اسلامی امسال نیز به قصد مصادره این روز و جلوگیری از بسیج دانشجویان آزادیخواه حول آرمانهای ۱۶ آذر صورت گرفت. یکی از شگرد های رژیم، از محتوا خارج کردن روز های تاریخی ای ست که سمبل مبارزه و مقاومت مردم ما علیه نظام استعمارگرانه حاکم می باشند. جمهوری اسلامی هر جا که نتوانسته با صرف چماق سرکوب، یک روز تاریخی و یا یک شخصیت بزرگ و مورد احترام توده ها را در اذهان مخدوش و با از خاطره ها محو سازد، می کوشد با تظاهر به قبول و طرفداری از آن شخصیت و یا رویداد آنها را از محتوا تهی نماید. روز دانشجو به این دلیل در جنبش دانشجویی و مبارزات مردم ارج نهاده می شود که یکی از سمبل های مبارزه با سلطه امپریالیسم و استبداد ذاتی آن می باشد.

با توجه به چنین پیشینه دشمنی با دانشجویان از جانب روحانی و با توجه به پرونده رسوای دولت او که از زمانی که بر سرکار آمده جز وخامت اوضاع اقتصادی، سرکوب وحشیانه کارگران و دیگر توده های تحت ستم و تشدید بی سابقه اعدام چیزی در آن وجود ندارد، مراسم یاد شده به هیچوجه نتوانست توجه دیگر دانشجویان را به خود جلب کند و این نمایش دولتی به قدری مفتضح و تهی از محتوا بود که حتی تعدادی از همین مدعوبین دست چین شده که خود از اعضای بسیج دانشجویی بوده و یا به انجمن اسلامی تعلق داشتند نیز انکار نمی کردند که مراسم امسال "فرمایشی و مدیریت شده" بود. در این مراسم، رئیس جمهور ریاکار جمهوری اسلامی در جریان سخنرانی خود در دانشگاه صنعتی شریف، در مقابل انتقادات برخی حاضرین در مراسم قرار گرفت که امنیتی بودن فضای دانشگاه ها را یادآوری کردند. روحانی، در پاسخ ضمن بازی با کلمات و به طور مثال گذاشتن عبارت "فضای امن" به جای "فضای امنیتی" با وقاحت تمام مدعی شد که "فضای دانشگاه سال ۹۴ نسبت به ۹۳ زمین تا آسمان فرق کرده است... ممکن است، هنوز هم فضا امنیتی باشد، من نمی پسندم، ما فضای امن می خواهیم نه فضای امنیتی." به این ترتیب به رغم تلاش برای کتمان حقایق، حتی روحانی فریبکار هم نتوانست انکار کند که رژیمی که او رئیس جمهورش می باشد برای مقابله با توده دانشجویان، خفقانی بر دانشگاه های کشور اعمال کرده است که حتی از میان افراد دستچین شده برای شرکت در مراسم فرمایشی

چین شده دعوت شده بودند تا به رغم اوج یابی روزمره خشم و نفرت عمومی توده ها از سیاست های ضد خلقی روحانی و دولتش در سطح جامعه، با شعارهای خود نشان دهند که گویا دانشجویان مدافع روحانی جلاد و دولت سرکوبگرش می باشند. چنین بود که در این مراسم رسوا به مناسبت روز دانشجو، شعارهایی با مضمون "روحانی حمایت می کنیم" سر داده شد و در رسانه های جمهوری اسلامی نیز وسیعاً منعکس شد.

نمایش عوامفریبانه به اصطلاح حمایت دانشجویان از روحانی در شرایطی صفحات بسیاری از رسانه های حکومتی را به خود اختصاص داده است که میلیون ها تن از جوانان ما در دانشگاه ها درجه عناد و دشمنی رئیس جمهور کنونی جمهوری اسلامی با دانشجویان آزادی خواه و مبارز را در جریان یکی از عظیم ترین حرکت های توده ای دانشجویی در اعتراض به نظام حاکم در ۱۸ تیر ماه سال ۱۳۷۸، فراموش نکرده اند. روحانی فریبکار که در آن زمان دبیری شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی را بر عهده داشت در آن روزهای پراشتهای که دژخیمان رژیمش با آفریدن جنایاتی نظیر جنایت "کوی دانشگاه" خون دانشجویان را به زمین می ریختند به صحنه آمده و عریده می کشید: "اگر جوانان مسلمان و غیور و انقلابی ما منع این مسئولین نبود، این ارادل و اوپاش (منظور دانشجویان معترض است) را تکه تکه و قطعه قطعه می کردند." (از سخنرانی حسن روحانی در راه پیمائی مزدوران جمهوری اسلامی پس از حوادث کوی دانشگاه در ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۷۸).

۱۶ آذر، نشان بارز جنبش دانشجویی، روز دانشجو و سمبل مبارزه و مقاومت دانشجویان مبارز و آگاه علیه امپریالیسم و دیکتاتوری در کشور ماست. با توجه به این که در این روز یکی از رادیکالترین مبارزات دانشجویی علیه امپریالیسم آمریکا و دیکتاتوری رژیم شاه رقم خورده است، رژیم جمهوری اسلامی که ریاکارانه با ماسک ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی و وعده برقراری آزادی در جامعه، خود را به مردم ایران تحمیل کرد نتوانست از پذیرش روز ۱۶ آذر به عنوان روز دانشجو سر باز زند. اما این رژیم دیکتاتور و وابسته به امپریالیسم که در همان آغاز روی کار آمدنش درجه دشمنی خود با دانشجویان آزادیخواه و ضد امپریالیست را -به خصوص در جریان "انقلاب فرهنگی" که با کشتار دانشجویان مبارز پایان یافت- بر همگان آشکار کرد، کوشیده است در حین به رسمیت شناختن ۱۶ آذر آن را از محتوای اصلی اش تهی سازد. بر این اساس این رژیم همچنان برای فریب توده ها و به جهت آن که نشان دهد که گویا به دانشجویان و حقوق آنها احترام می گذارد مراسم هائی در روز دانشجو برگزار می کند.

در ۱۶ آذر امسال نیز زیر نام قدردانی از روز دانشجو مراسمی در سالن ورزشی دانشگاه صنعتی شریف بر پا شد که روحانی، رئیس جمهور قهرمان اعدام هم در آن حضور یافت. نگاهی به این مراسم ماهیت فریبکارانه و اهداف جمهوری اسلامی از برگزاری این روز را آشکار و رسوائی آن را به نمایش می گذارد. بر اساس گزارشات منتشر شده برای این مراسم تنها حدود ۱۳۰۰ دانشجوی دست

شان انتقاد به فضای امنیتی مطرح می شود.

مراسم "فرمایشی و مدیریت شده" روز دانشجویان از طرف جمهوری اسلامی امسال نیز به قصد مصادره این روز و جلوگیری از بسیج دانشجویان آزادیخواه حول آرمان های ۱۶ آذر صورت گرفت. واقعیت این است که یکی از شگرد های جمهوری اسلامی، از محتوا خارج کردن روز های تاریخی ای ست که سمبل مبارزه و مقاومت مردم ما علیه نظام استعمارگرانه حاکم می باشند. جمهوری اسلامی هر جا که نتوانسته با صرف چماق سرکوب، یک روز تاریخی و یا یک شخصیت بزرگ و مورد احترام توده ها را در اذهان مخدوش و یا از خاطره ها محو سازد، می کوشد با تظاهر به قبول و طرفداری از آن شخصیت و یا رویداد آنها را از محتوا تهی نماید. اگر به روز دانشجو نگاه کنیم می بینیم که این روز به این دلیل در جنبش دانشجویی و مبارزات مردم ما ارج نهاده می شود که یکی از سمبل های مبارزه با سلطه امپریالیسم و استبداد ذاتی آن می باشد.

درست ۶۲ سال پیش و در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ یعنی تنها نزدیک به چهار ماه بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و در شرایطی که ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به ایران سفر کرده بود تا در ازای حمایت امپریالیسم آمریکا از کودتا و شاه سهم این قدرت امپریالیستی از چپاول و غارت منابع مردم ستمدیده ما را به جیب بزند دانشجویان مبارز دانشگاه تهران با فریاد "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر شاه" خشم و نفرت مردم ما از کودتا و آمرین و عاملینش را به نمایش گذاشتند. مزدوران شاه جهت سرکوب این مبارزه دلیرانه ضد امپریالیستی بود که وحشیانه به دانشگاه حمله کرده و ضمن قلع و قمع دانشجویان به پا خاسته، خون دانشجویان مبارز، احمدقندچی، شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا، سه آذرخش جنبش دانشجویی را به زمین ریختند. این جنایتی بود که صفحه جدیدی بر پرونده سراسر جنایت امپریالیسم و رژیم وابسته اش در ایران اضافه نمود. به واقع شاه با کشتن دانشجویان و سرکوب صدای آزادیخواهانه آنها به این شیوه جنایتکارانه به نماینده اربابش -ریچارد نیکسون- خیر مقدم گفت. به این ترتیب وقتی که از آن پس دانشجویان مبارز در طول سالیان سلطه دیکتاتوری رژیم شاه، ۱۶ آذر را به مثابه روز دانشجویان مطرح و ماندگار کردند به روشنی می دانستند که این روز با توجه به ریخته شدن خون سه دانشجوی مبارز شهید در

با توجه به جایگاه ۱۶ آذر در جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک مردم ایران اگر مبارزات دانشجویی در دوران رژیم شاه و سپس جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم متوجه می شویم که از سوی دانشجویان آگاه و مبارز در طول این سال های طولانی چه تلاش های خستگی ناپذیری انجام شده تا ۱۶ آذر به مثابه روز دانشجویان و سمبل مبارزه جنبش دانشجویی علیه امپریالیسم و دیکتاتوری ثبت گشته و تثبیت گردد. پیکار برای حفظ همین پرچم است که در طول سالها و بویژه در سالگرد ۱۶ آذر چهره جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی و درجه عناد دیکتاتوری حاکم با هر حرکت آزادیخواهانه دانشجویان و تلاش آنها برای احقاق حقوق شان را افشاء کرده است.

آن، به درستی به سمبل مبارزه با استعمار و استبداد تبدیل گشته است.

با توجه به جایگاه ۱۶ آذر در جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک مردم ایران اگر مبارزات دانشجویی در دوران رژیم شاه و سپس جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم متوجه می شویم که از سوی دانشجویان آگاه و مبارز در طول این سال های طولانی چه تلاش های خستگی ناپذیری انجام شده تا ۱۶ آذر به مثابه روز دانشجویان و سمبل مبارزه جنبش دانشجویی علیه امپریالیسم و دیکتاتوری ثبت گشته و تثبیت گردد. پیکار برای حفظ همین پرچم است که در طول سالها و بویژه در سالگرد ۱۶ آذر چهره جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی و درجه عناد دیکتاتوری حاکم با هر حرکت آزادیخواهانه دانشجویان و تلاش آنها برای احقاق حقوق شان را افشاء کرده است.

جمهوری اسلامی با آگاهی به این که دانشگاه ها همواره سنگر مبارزات آزادیخواه و ضد امپریالیستی مردم ما بوده اند، از اولین روز به قدرت رسیدن خود سعی در سرکوب و قلع و قمع هر گونه حرکت مبارزاتی و آزادیخواهانه در دانشگاه های سراسر کشور کرد تا آنجا که حجم و وسعت جنایات جمهوری اسلامی در دانشگاه ها بر علیه دانشجویان مبارز توصیف ناپذیر است. از جنایات "انقلاب فرهنگی" این رژیم در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در تمام دانشگاه های کشور گرفته، تا تعطیل دانشگاه ها و تلاش برای "اسلامی" کردن آنها، از اخراج و دستگیری و بگیر و ببند فعالین دانشجویی و قلع و قمع هر گونه تشکل غیر وابسته به حاکمیت جنایتکار گرفته تا اخراج و پاکسازی دانشگاه ها از اساتید و

دانشجویان مبارز، از "ستاره دار" کردن دانشجویان مخالف گرفته تا برقراری تبعیض جنسیتی تبهکارانه علیه زنان در دانشگاه ها، از دستگیری فله ای دانشجویان چپ در دهه ۸۰ و زندان و شکنجه آنان گرفته تا نفوذ "سربازان گمنام امام زمان" در تشکل های دانشجویی و نابودی آنان... تماماً نقاطی هستند که ترسیم کننده یکی از سیاست های کلان طبقه حاکم علیه جنبش دانشجویی می باشد. این سیاست چیزی نیست جز کوشش برای برقراری سلطه مطلق سرنیزه و خفقان در دانشگاه ها توسط رژیم دانشجوی ستیز جمهوری اسلامی. سیاستی که بدون وقفه در تمام دوران حکومت این رژیم تاکنون تعقیب شده است.

اگر این واقعیتی ست که ۱۶ آذر سمبل مبارزه دانشجویان با سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری، سمبل مبارزه برای آزادی و برابری است در شرایطی که جمهوری اسلامی خود کانال اصلی سلطه امپریالیسم در کشور و عامل اصلی سرکوب هر صدای آزادیخواهی و مانع آزادی ست، نباید لحظه ای از روشن نمودن ماهیت واقعی روز دانشجو و تشیبات ریاکارانه سردمداران جمهوری اسلامی در مخدوش کردن این روز باز ماند. ضرورتی که امسال دانشجویان آگاه و مبارز با پراتیک خود به آن پاسخی شایسته دادند و با حرکت خویش در دانشگاه تهران نگذاشتند تا روحانی فریبکار و جلاد، فردی که از زمان رئیس جمهور شدنش رکورد اعدام در ایران را شکسته و قهرمان اعدام لقب گرفته است، بتواند خود را قهرمان دفاع از حقوق و خواست های دانشجویان و ۱۶ آذر هم جلوه دهد.

آری، برگزاری مراسم "فرمایشی و مدیریت شده" ۱۶ آذر از طرف رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در دانشگاه صنعتی در شرایطی برگزار شد که ده ها نفر از دانشجویان دانشگاه تهران در یک حرکت خودانگیخته از مقابل کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شروع به راهپیمایی به سمت دانشکده ادبیات کردند. بر اساس گزارشات منتشر شده، این دانشجویان با رسیدن به مقابل دانشکده ادبیات و ملحق شدن دانشجویان حاضر در صحن دانشکده ادبیات به آنها به جمعیتی در حدود سیصد نفر افزایش یافتند که با تشریح وضعیت نامناسب شرایط معیشتی خود علیه اوضاع صنفی حاکم بر دانشگاه شعار می دادند: "آموزش رایگان حق مسلم ماست". این دانشجویان که همچنان به تعدادشان افزوده می شد وقتی که با ماموران حراست

نشان می دهد و می کوشد این روز را به روز نمایشات دولتی در دانشگاه ها تبدیل کند نباید لحظه ای از افشای نیت ضد مردمی این رژیم باز ماند. این وظیفه هم بر دوش دانشجویان آگاه و مبارز ما قرا دارد که بکوشند با ارتقای آگاهی و هشیاری خود به هیچ وجه فریب شعار هائی که گاه در چنین مراسم هائی- چه به دلیل خارج شدن کنترل از دست برگزار کنندگان و چه به دلیل اوج گیری تضاد های جناح های درونی رژیم- سر داده می شود را نخورند. واقعیت این است که چنین مراسم هائی فاقد هر گونه ماهیت آزادیخواهانه و ضد رژیمی می باشد و به همین دلیل دانشجویان مبارز باید مثل همیشه صف خود را از صف دانشجویانی که از رژیم دارو شکنجه پشتیبانی می کنند، جدا کرده و تلاش کنند تا خود روز دانشجو را مستقلا پاس دارند.

که شایسته آن است برگزار کرده و نشان دادند که پرچم ۱۶ آذر و آرمانهای جنبش دانشجویی همچنان بر جامعه تحت سلطه ما در اهتزاز است.

جمهوری اسلامی و دانشجویان طرفدارش که در انجمن های اسلامی و بسیج دانشجویی متشکل شده اند با برگزاری ۱۶ آذر به عنوان روز دانشجو در حالیکه بر چهره حقیقت تف می کنند عملا در تلاش اند با مصادره این روز آنرا از محتوا خالی ساخته و با برگزاری مراسم های نمایشی دولتی در دانشگاه های کشور عملا از برگزاری مراسم مستقل برای بزرگداشت این روز و تجارب مبارزاتی آن از سوی دانشجویان آزادیخواه جلوگیری کنند. بنابراین وقتی که جمهوری اسلامی که در وابستگی و سرکوبگری از رژیم شاه هم پیشی گرفته، خود را طرفدار روز دانشجو

و نیروهای لباس شخصی مواجه شدند که برای سرکوب دانشجویان در آنجا حضور یافته بودند، فریاد سر دادند که "دانشگاه پادگان نیست". با در نظر گرفتن سلطه اهریمنی نهادهای سرکوب رژیم در دانشگاه ها و خفقان موجود حرکت شجاعانه دانشجویان دانشگاه تهران نشان داد که دانشجویان آگاه فریب رژیم جمهوری اسلامی و رئیس جمهور دانشجو ستیز آن را نخورده اند. به این ترتیب علیرغم همه تشبیهات سردمداران جمهوری اسلامی دانشجویان آزادیخواه در روز ۱۶ آذر امسال با راهپیمائی خود و فریاد مطالبات بر حق شان سیلی محکمی بر گوش سازمان دهندگان مراسم های رژیم ساخته زدند و در همان حال تلاش های امسال دولت روحانی برای فریب دانشجویان را نقش بر آب کردند. آنها در عمل ۱۶ آذر روز دانشجو را یکبار دیگر آنطور

۴۰ هزار مورد برخورد با بدحجابی

در تنها ۸ ماه!

یکی از جلوه های دخالت رژیم در زندگی خصوصی مردم و سرکوب زنان را به راحتی می توان از ابعاد وسیع متوقف کردن خود روهای مردم و ایجاد مزاحمت برای زنان داخل ماشین ها متوجه شد. به گزارش فارس، سردار سیدتیمور حسینی رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی تهران بزرگ در نشست خبری خود با اصحاب رسانه اعلام کرد که در ۸ ماهه امسال در برخورد با بدحجابی: "بالغ بر ۴۰ هزار مورد برخورد با بدحجابی داشتیم که برخوردها به شکل توقیف وسیله نقلیه و معرفی به دستگاه قضایی بوده است."

توزیع برنج آلوده و تاریخ مصرف گذشته دولتی

بین مردم!

به گزارش خبرگزاری تسنیم، محموله های متعددی از برنج وارداتی تاریخ مصرف گذشته در سال جاری در برخی نقاط کشور توزیع شده و تعدادی از این محموله ها هم کشف شده اند. بر اساس این گزارش این برنج ها از انبارهای شرکت غله و خدمات بازرگانی متعلق به شرکت بازرگانی دولتی ایران در برخی استان ها بازرگاری شده بودند. مبدأ این برنج های وارداتی هم هند، تایلند، اروگوئه، آرژانتین، آمریکا و برخی کشورهای دیگر گزارش شده است. خبرگزاری تسنیم در ادامه این گزارش نوشته است که: "تا کنون چندین بار مسئولان وزارت جهاد کشاورزی در خصوص توزیع برنج های تاریخ مصرف گذشته با مسئولان شرکت بازرگانی دولتی مکاتبه کرده و خواستار پاسخگویی شدند که خبری از این پاسخگویی در دست نیست." به این ترتیب بر اساس گزارشات خود رسانه های دولتی شرکت بازرگانی دولتی که متعلق به دولت ایران می باشد عامل توزیع برنج تاریخ مصرف گذشته و بی کیفیت معرفی شده است.

سرود ۱۶ آذر



بار دگر شانزدهم آذر

آمد و سر به سر

در قلوب مردم شعله افکند

جنبش دانشجویی ایران

به خون شهیدان

در ره خلقمان

خورده سوگند

که تا آخرین نفس

آخرین نفس

کوشیم و بشکنیم

دیوار این قفس در ره آزادی ایران (۲)

شریعت رضوی، قندچی، بزرگ نیا

بزرگ نیا، قندچی، رضوی

در دل ارتجاع

در ره توده ها پا نهادند

به خون خود این قهرمانان

بر ما دانشجویان در نبردمان

ره گشادند

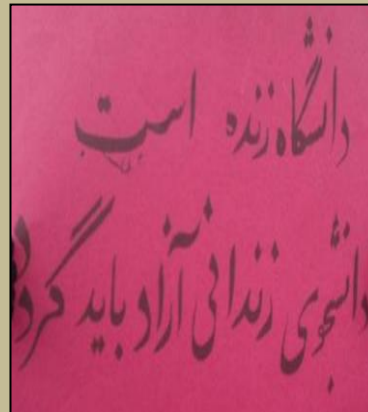
همه محکم و استوار

یکدل و یکرنگ

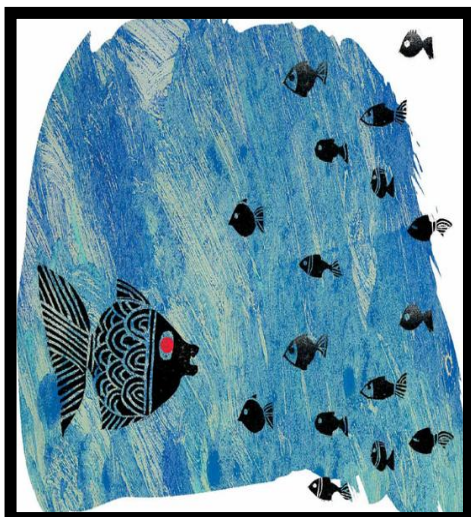
جان به کف بگذاریم

چون سه تن شهیدان

در ره آزادی ایران



نابود باد جمهوری اسلامی! پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!



سعی شد که دلیل همه محبوبیت صمد صرفاً به سازش ناپذیری او با حاکمین مستبد وقت و افکار چپ وی نسبت داده شود و گویا همین ها باعث شده که او به عنوان "روشنفکر طراز اول" شناخته شود. این حملات عمدتاً در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۸۶ در نشریه "هم میهن" تحت عنوان "روزگار سپری شده روشنفکران چپ"، طی گفتگو با عباس میلانی صورت گرفت.

عباس میلانی که مصاحبه کننده با نسبت دادن القابی چون "اندیشمند" و "تورسین" و غیره سعی می کند چهره کاذبی از او ساخته و وی را به مثابه یک مرجع و فرد مطلع در زمینه ادبیات و غیره به جوانان ایران معرفی و قالب کند، در زمان مصاحبه اش با نشریه مزبور یکی از مدیران "پروژه دموکراسی ایران" متعلق به نتوکانهای آمریکا در انستیتوی ضد کمونیستی هورور در استانفورد محسوب می شد. عباس میلانی در دوره شاه در ارتباط با گروه ساواک ساخته "سازمان آزادیبخش خلقهای ایران" که توسط شخص خود فروخته پلیدی به نام سیروس نهایندی اداره می شد دستگیر شد؛ و بعد در زندان، او نیز پیشه رهبر خود را در پیش گرفت و به همکاری با ساواک در کار جنایاتش علیه مردم ایران پرداخت و پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی به آمریکا رفته و در آنجا سکنی گزید.

شخص نامبرده در گفتگوی یاد شده می کوشد این طور به خواننده القاء کند که دلیل پذیرش روشنفکران چپ در میان توده ها در ایران و "دلایل تفوق طولانی آنها بر فضای فکری جامعه"، به خاطر بی سوادی جامعه و عدم شناخت ادبیات و هنر از طرف توده گویا بی سواد بود و مطرح می کند که: "به همین خاطر بود که مثلاً صمد بهرنگی در آن زمان، به رغم بضاعت اندک کارهای ادبی اش و به رغم بضاعت اندک کارهای فکری اش، روشنفکر تراز اول شناخته می شد." او در ضمن گوئی که وظیفه هنرمند نه شناساندن حقیقت به شکلی زیبا و دل نشین به توده ها و خدمت به پیشرفت و ترقی جامعه بلکه خلق هنر به خاطر هنر است استدلال مشابه آنچه در مورد صمد گفته بود را در

باعث گشته که آنها به ستایش نویسنده آن آثار یعنی صمد بهرنگی بپردازند. اهمیت این موضوع به خصوص آنگاه بیشتر عیان می گردد که تلاش های افراد دست به قلم مرتجعی را از نظر بگذرانیم که گاه و بی گاه در نشریات تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی علیه صمد بهرنگی و آثار او می نویسند.

در رژیم جمهوری اسلامی شاهد بوده ایم که مرتجعینی که قادر به درک دلایل واقعی محبوبیت صمد بهرنگی در میان خلق های مبارز ایران نیستند گاه با این عنوان که گویا چگونگی مرگ صمد (یعنی باور خلق ایران به این که وی توسط ساواک در آراز غرق گشته) موجب چنین محبوبیتی شده است، به خیال خود برای خدشه دار کردن چهره صمد و یارانش می کوشند ثابت کنند که صمد شهید نشد، و به منظور غیر مشکوک جلوه دادن مرگ او و انحراف افکار از واقعیت امر به هزار نیرنگ و دسیسه - از آن نوع که زمانی نشریه آدینه در دوره رفسنجانی در سایه همکاری "کسی که با صمد به آراز رفت و تنها باز گشت" با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به آن توسل جست (ارتباط نامبرده با وزارت اطلاعات بعدها در دادگاه میکنونوس نیز بر ملا گشت)، دست می زنند. صرف نظر از این که امروز دیگر مدارک و دلایل محکمی مبنی بر کشته شدن صمد به دست عواملی از ساواک وجود دارد اما واقعیت این است که محبوبیت صمد به هیچوجه ربطی به چگونگی مرگ او ندارد و مهر عمیق این نویسنده، معلم و انقلابی بزرگ در دل مردم مبارز ایران و بسیاری از مردم جهان به خاطر زندگی و آثار وی می باشد؛ آخر، شاهکار صمد زندگی اش بود.

همچنین دو سال قبل از خیزش انقلابی توده های تحت ستم ایران (سال ۱۳۸۸) در شرایطی که شاهد تشدید حملات قلم به دستان راست و مرتجع علیه نیروهای کمونیست و چپ در نشریات متعلق به جمهوری اسلامی بودیم - که به دلیل احساس گسترش فضای انقلابی در سطح جامعه و نیاز به سرکوب قلمی آن صورت می گرفت- باز صمد بهرنگی و آثار انقلابی اش آماج این حمله قرار گرفتند. این بار

اشرف دهقانی

"ماهی سیاه کوچولو"ی صمد بهرنگی در روزنامه گاردین!



در آذر ماه امسال (دهم نوامبر ۲۰۱۵) "ماهی سیاه کوچولو"ی نویسنده و معلم انقلابی، صمد بهرنگی، صفحه یکی از معتبرترین روزنامه های جهان یعنی روزنامه گاردین را به خود اختصاص داد؛ و به قول دیوید آلموند، نویسنده و استاد آموزش نویسندگی در دانشگاه "بت اسپا" در بریتانیا که با نوشتن مقدمه ای جذاب این کتاب را به جامعه بریتانیا معرفی کرده است، حالا ماهی سیاه کوچولو شناختن خود را به ساحل انگلستان نیز رسانده و جامعه بریتانیا را با خود آشنا کرده است.

حضور ماهی سیاه کوچولو در روزنامه گاردین همراه با تصاویری که فرشید مثقالی برای این کتاب کشیده و مسلماً در جلب توجه هر چه بیشتر خوانندگان این روزنامه مؤثر می باشند، واقعهای پر اهمیت و در خور توجه است. هر چند "ماهی سیاه کوچولو" پیش از این نیز به زبان انگلیسی ترجمه شده و در محدوده ای نیز پخش شده بود ولی معرفی ترجمه انگلیسی آن در گاردین بیانگر آن است که محبوبیت عظیم ماهی سیاه کوچولو تا به آن حد از مرزهای ایران فراتر رفته و اهمیت آن با چنان گستردگی آشکار و مطرح گشته است که روزنامه ای چون گاردین که متعلق به جهان سرمایه داری است نیز به نوبه خود به معرفی آن پرداخته است- که مسلماً در غیر این صورت به دلیل ماهیت خود دست به چنین کاری نمی زد. این کتاب (و همینطور دیگر کتاب های صمد عزیز ما) تا کنون به بسیاری از زبان های دنیا از آلمانی و سوئدی گرفته تا ترکی و چک و پشتو و غیره ترجمه شده اند. نگارنده این سطور حتی کتابی منتشر شده به زبان آلمانی را دیده است که از مجموعه نقاشی ها و اظهارنظرهای دانش آموزان آلمانی در مورد کتاب ماهی سیاه کوچولو تهیه شده است. اینها واقعیاتی هستند که در تضاد با هیاهوهائی که گاه برخی افراد در ایران با ماهیت ارتجاعی شان علیه صمد بهرنگی و آثار او به راه انداخته و می اندازند قرار داشته و با روشنی غیر قابل انکاری نشان می دهند که این، خود نوشته های صمد، محتوای غنی و حقایق نهفته در بطن آن آثار است که بر دل خواننده نشست و

دیوید آلموند، گالری ای را معرفی می کند که درهای خود را به روی کتاب های کودکان که از ایران بوده و با تصاویر حیرت آوری توضیح داده شده اند و از جمله **ماهی سیاه کوچولو** باز می کند. این کتاب دوست داشتنی در ایران، امروز برای اولین بار در بریتانیا در اختیار عموم قرار می گیرد.

دیوید آلموند: ما می دانیم که برای کودکان ما به حد کافی کتاب هایی که از زبان های دیگر ترجمه شده باشند وجود ندارد. می دانیم که کودکان ما به خاطر این امر صداهای دیگر، تصورات و فرهنگ های دیگر را از دست می دهند.

این گالری برای متوجه کردن آگاهی عموم از وجود کتاب های زیبای ایرانی و تصاویر همراه آنها درست شده است. تصاویری که در این صفحه مشاهده می کنید توسط فرشید مثقالی کشیده شده است. این

روشنفکران چپ سپری شده و "الان مدتهاست که چپ سنتی ایران حرفی برای گفتن ندارد". البته اغراض حماقت گونه این همکار ساواک در دوره شاه و خدمتگزار کنونی نتوکانها به مثابه راست ترین جناح های امپریالیستی در آمریکا در انکار شدت اختناق موجود در ایران که امکان نفس کشیدن را از نیروهای چپ جامعه سلب کرده نمی تواند بر کسی حتی با کمترین شعور سیاسی هم پوشیده بماند؛ و لازم نیست برای نشان دادن این که اتفاقاً چپ خیلی حرفها برای گفتن دارد به این فرد ضدکمونیست کارهای جدیای که در زمینه ایران از جانب بسیاری از روشنفکران چپ ایرانی انجام شده و می شود را یادآوری کرد. واضح است که این خزعبلات در شرایطی مطرح می شوند که روزنامه های ایران تحت سیطره رژیم ننگ و جنایت جمهوری

مورد تحسین مردم از شاعر انقلاب، سعید سلطانپور نیز مطرح کرده و می نویسد: "سعید سلطانپور چون در زندان مقاومت کرده با اینکه کارهای فکری اش واقعاً بضاعت بسیار اندکی هم دارند، نوعی از هنر، نوعی از شعرند که از لحاظ ساده انگاری شگفت انگیزند، اما به دلایلی برکشیده می شوند و دیگرانی که این وضعیت را نداشتند و اصلاً در این فکر نبودند، مثل صدیقی یا مثل عباس اقبال آشتیانی یا فروزانفر از سلك روشنفکری و از سلك خلقی بودن رانده می شوند و کارهایشان اجرکافی پیدا نمیکنند."

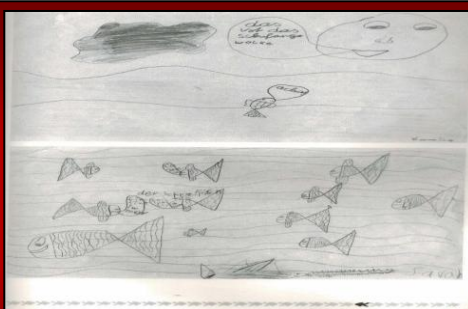
جای تردید نیست که این به اصطلاح "تئورسین مخاطب ساز" (یکی از القابی که نشریه هم میهن به عباس میلانی می دهد) در همین حد از اظهارنظرانش نیز برای خواننده هشیار و آگاه، بی بضاعتی



ماهی سیاه کوچولو به زبان آلمانی



۲ نقاشی از کودکان آلمانی در مورد "ماهی سیاه کوچولو" پس از خواندن این کتاب



کتاب مشهورترین کتاب کودکان در ایران است که توسط نویسنده خارق العاده آن، صمد بهرنگی نوشته شده است.

این کتاب برای اولین بار در بریتانیا توسط "تی نی اول"، خانه انتشارات جدید ایرانی که در اینجا، در بریتانیا قرار دارد، منتشر می شود. ماهی سیاه کوچولو در میان اولین کتاب هایی قرار دارد که "تی نی اول" برای فروش عرضه کرده است.

ماهی سیاه کوچولو، آزادی، محدود شدگی و حد امکانات انسان را بیان می کند؛ و مثل همه بهترین کتاب های مصور، این کتاب در حین سادگی از مفهوم عمیقی برخوردار است. ماهی سیاه کوچولو می گوید: "شاید در زندگی چیزهای بیشتری وجود داشته باشد، شاید دنیا چیزی فراتر از برکه ما است." این، پیامی برای همه ماست. ماهی سیاه کوچولو کتابی است که در ایران نسل ها آن را خوانده و آن را دوست داشته اند. بالاخره ماهی سیاه کوچولو به طرف ساحل ما شنا کرده است.

اشرف دهقانی

آذر ۱۳۴۹

لینک مطلب در روزنامه گاردین:

http://www.theguardian.com/childrens-books-site/gallery/2015/nov/10/the-little-black-iranian-illustrated-childrens-books?CMP=share_btn_tw

اسلامی صفحات خود را بی دریغ در اختیار او و هم کیشانش قرار می دهند و زمانی است که سنگ را بسته و سگ را رها کرده اند. **یاد قطعه ای نیز می افتم که رفیق بهروز دهقانی از یک نویسنده نقل می کرد: "باران همیشه روی انسان خوب می بارد چرا که انسان بد چتر او را برداشته است."**

آری درست در شرایطی که روزنامه های جمهوری اسلامی مزدورانی را به خدمت می گیرند تا در میدانی که تنها کرکسان حضور دارند ارزشمندترین آثار ادیبان و هنرمندان مبارز ایران را بی قدر و ارزش جلوه دهند، در شرایطی که یاره می گویند که گویا کارهای ادبی و فکری صمد بهرنگی "بی بضاعت" می باشند، معلوم می شود که تصویر حقایق اجتماعی با بیانی رسا و لطیف در آثار صمد بهرنگی با چنان غنا و مهارت هنرمندانه ای صورت گرفته است که حتی روزنامه گاردین نیز نتوانسته از اختصاص صفحه ای برای معرفی "ماهی سیاه کوچولو"ی او سرباز زند.

در زیر برای اطلاع عموم از آنچه در روزنامه گاردین در رابطه با کتاب ماهی سیاه کوچولو آمده است، ترجمه فارسی آن را در اختیار خوانندگان قرار می دهم. در سر تیتر روزنامه گاردین نوشته شده است: **ماهی سیاه کوچولو و داستان های دیگر: کتاب های مصور ایرانی برای کودکان- باعکس.**

مطلق فکری خود را به نمایش گذاشته است. همچنین توجه به موضع او در ارتباط با دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی که ایران را به زندانی برای ادیبان و هنرمندان جویای حقیقت و راستی تبدیل کرده، به صورت بارزی ماهیت این قلم به دست مرتجع را نمایان می سازد. او در جهت لاپوشانی دیکتاتوری شدیداً قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی که در مقابل روشنفکران حقیقت طلب و مترقی جامعه، سد محکم سانسور یا به گونه ای که خود می نامند "ممیزی" را قرار داده و آنها را از ارائه کارهای دلخواه خود محروم و امکان شکوفائی استعدادهایشان را از آنها سلب کرده است؛ و در شرایطی که خاوران های سراسر کشور یادگار نسلی از مبارزین چپی هستند که به دست رژیم جمهوری اسلامی در خون غلطانده شده اند؛ و هم اکنون زندان ها مملو از انقلابیون با اندیشه ها و منش های چپ می باشند- چپی که اینها احمقانه با عنوان "چپ سنتی" از آن یاد می کنند- با رضایتی که کاملاً از فحواي کلامش پیداست می نویسد:

"یکی از پیامدهای نتیجه تحولات انقلابی ایران، این بود که پیوند تنگاتنگی که تا آن زمان وجود داشت؛ یعنی روشن فکر انگار همزاد چپ بودن بود را از بین برد. شما الان از هر ایرانی بپرسید که ۱۰ آدم جدی که در زمینه ایران کار میکنند چه کسانی هستند، فکر نمیکنم حتی يك نفر هم چپی در میان آنها وجود داشته باشد." و نتیجه می گیرد که گویا دیگر روزگار

در آن سالها به خاطر سرکوب و خفقان در پایین ترین حد خود بوده است.

این تحلیل های گوناگون از یک واقعیت مشخص، در شرایطی که با توجه به تغییرات عینی صورت گرفته، دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه لحظه ای از بمبارادمان افکار عمومی باز نمی ماند، اوضاعی را پدید آورده بود که چرانی اصلاحات ارضی به مشغله ذهنی روشنفکران انقلابی تبدیل شده بود. به خصوص که تجربه نشان داده بود که هر نیروی انقلابی مجبور است که برای تعیین خط مشی مبارزاتی، از شرایط اقتصادی-اجتماعی تحلیل درستی داشته باشد و مجبور است که بر این اساس ماهیت دولت حاکم را برای خودش مشخص کند. ما بعد از قیام بهمن دیدیم که خیلی از سازمانها از ماهیت دولت بعد از قیام تحلیل درستی نداشتند و برای همین هم به بیراهه رفتند و اشتباهات بزرگی را مرتکب شدند. از همین تجربه هم می شود به اهمیت داشتن تحلیل درست و منطبق با واقعیت های عینی پی برد. یکی از نمونه های موفق مبارزاتی در میان تجربه های موجود در این زمینه شیوه برخورد رفیق احمدزاده با مسائل جامعه و مسأله اصلاحات ارضی می باشد. به همین دلیل هم در بحث امروز که درست بررسی همین مسأله می باشد تلاش می کنم در حد توانم به این واقعیت بپردازم.

رفیق احمدزاده برخلاف خیلی از روشنفکران که تمایلات درویشان حرکتشان را شکل می دهد، بر واقعیت های عینی متمرکز می شود و شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران را مورد بررسی قرار می دهد و با تکیه بر این تحلیل، ماهیت رژیم حاکم را با صراحت در مقابل جنبش انقلابی قرار می دهد.

با توجه به تأثیرات رفرم های شاه در سال ۱۳۴۱ که دیدگاه های مختلفی را سبب شده بود رفیق احمدزاده برای تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران، اول انقلاب سفید شاه را مورد بررسی قرار می دهد.

در سال ۱۳۴۱ شاه ادعا کرد که سیستم فئودالی در ایران با انقلاب سفید به کلی از بین خواهد رفت. در همین رابطه اسدالله علم لایحه ای را با شش ماده به مجلس برد که بعداً ۶ ماده دیگر به آنها اضافه شد که مهمترین آنها هم همین اصلاحات ارضی بود.

به واقع اساس انقلاب سفید هم اصلاحات ارضی است که قرار بود زمین ها را بین دهقان ها تقسیم کنند. در همین رابطه هم یک سری اقدامات در روستاها صورت گرفت که با تبلیغات زیادی همراه بود و اینطور تبلیغ می کردند که شاه طرفدار رعیت بوده و همچنین با رجوع به ماده ی سهیم کردن کارگران در سود کارخانه

طرح بحثی پیرامون اصلاحات ارضی!

پیام فدایی: آنچه در زیر می آید طرح بحثی در مورد اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ در ایران توسط رژیم شاه است که در یکی از جلسات آموزشی تشکیلاتی، از سوی رفیق بهرام، ارائه شده است. این طرح بحث از حالت گفتار به نوشتار تبدیل شده و به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

یک نکته مهم که در نظرات حزب توده در این مورد وجود دارد این است که این حزب مدعی بود چون سیستم فئودالی از بین رفته و سیستم جدیدی برقرار شده، پس تضادهای جدیدی در جامعه بوجود آمده و چون این تضادها جدید هستند و هنوز رشد نکرده اند، پس شرایط انقلاب وجود ندارد و در نتیجه لحظه ی مبارزه قطعی به عقب افتاده است.

این حزب از این حرفها این نتیجه را می گرفت که پس باید با یک سری اقدامات رفرمیستی و اصلاح طلبانه، از رژیم شاه اقدامات مثبت را بخواهیم و مجبورش کنیم که به یک سری عقب نشینی های تاکتیکی وادار بشود. حزب توده مطرح می کرد که حلقه اصلی مبارزه در شرایط کنونی (یعنی دهه چهل) سرنگونی دیکتاتوری شاه و استقرار دیکتاتوری خلق نیست. بلکه باید تغییر دیکتاتوری شاه به دموکراسی شاه را طلب کنیم.

سازمان انقلابی حزب توده هم برعکس معتقد بود که همه این تغییرات ادعائی، صرفاً تبلیغات شاه می باشد، با اصلاحات ارضی تغییری صورت نگرفته و همچنان سیستم فئودالی برقرار است. آنها بدون هیچ نوع تجزیه و تحلیل علمی و در نظر گرفتن واقعیت های عینی منکر هر نوع تغییر و تحولی در جامعه می شدند. آنها فکر می کردند که اگر بپذیرند که تغییری صورت گرفته، این پذیرش به آغاز سازشکاری منجر شده و با این کار منکر ضرورت مبارزه مسلحانه می شوند.

از سوی دیگر جبهه ملی هم با شعار "اصلاحات آری-استبداد نه" ادعا می کرد که شاه از ترس قیام دهقان ها دست به این کار زده است. و در واقع می خواهد با این کار مانع مبارزه آنها بشود. و مطرح می کردند که چون دهقان ها در حالت انفجار هستند به خاطر همین، شاه از ترس اش زمین ها را تقسیم کرده است. در حالی که ما می دانیم مبارزات خودبخودی دهقانان

رفقا! با درود!

بحثی را که می خواهم امروز در اینجا با شما مطرح کنم در باره "اصلاحات ارضی"ست. به نظر من این بحث از دو جنبه مهم است. اول آن که در تاریخ ایران و در دوران رژیم شاه اصلاحات ارضی که شاه آن را "انقلاب شاه و ملت" می نامید و در دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه نیز به "انقلاب سفید" معروف شده بود یکی از آن رویدادهائی است که نه تنها در آن زمان بلکه امروز هم به نادرست تحلیل و بررسی می شود.

پس داشتن یک تحلیل درست از یک واقعه تاریخی که تأثیرات بسیار مهمی بر جامعه ما گذارد یک نکته مهم است. اما جنبه دیگر بحث من که فکر می کنم اهمیت بیشتری دارد ضرورت درس گیری از شیوه برخورد صحیح با رویدادهای تاریخی و اجتماعی ست. چرا که بدون یک برخورد مارکسیستی و علمی نمی توان به تحلیل صحیحی از رویدادهای اجتماعی پرداخت. با توجه به این مقدمه به اصلاحات ارضی می پردازم.

اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ شاه با اینکه اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور را تغییر داد و در عمل باعث گسترش سلطه امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم آمریکا در ایران شد اما گاه به عنوان رویدادی مورد اشاره قرار می گیرد که باعث تخفیف تضادهای جامعه گشته است. در همان زمانی که این اصلاحات رخ داد نیروهای سیاسی کشور مواضع گوناگونی نسبت به آن اتخاذ نمودند. حزب توده، ادعا می کرد که تغییرات مثبتی صورت گرفته است و شیوه تولید فئودالی تا حد زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه داری شروع شده و تضادها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه بوجود آمده و پرولتاریا شروع به رشد کرده است.

حزب توده همچنین می گفت که انقلاب سفید شاه باعث رشد صنایع و تقلیل وابستگی رژیم به امپریالیزم خواهد شد.

می کند که قدرت اقتصادی را در اختیار دارد. رفیق با توجه به این اصل مارکسیستی روندهای تاریخی از مشروطه تا اصلاحات ارضی را بررسی کرده و از سوی دیگر اصلاحات ارضی شاه را با اصلاحات ارضی دوره ناپلئون در فرانسه که بورژوازی تازه دولت را به دست گرفته بود، مقایسه می کند و تفاوت های بسیار بزرگ آنها را توضیح می دهد.

در مورد انقلاب مشروطیت، رفیق احمدزاده مطرح می کند که پایه های فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شده بود و با کودتای رضاخان قدرت سیاسی را امپریالیسم به دست می آورد. برای اینکه این را نشان بدهد تکیه می کند به تعریف دولت و مطرح می کند، در حالی که در ایران هنوز بورژوازی رشد خودش را شروع نکرده و هنوز آنقدر قدرت ندارد که بتواند قدرت سیاسی را بدست آورد ما شاهد این هستیم که یک دولت مرکزی متمرکز با رونای بورژوازی، در واقع یک قدرت مرکزی بوروکراتیک با کودتای رضاخان سرکار می آید، در شرایطی که هنوز شیوه تولید فئودالی حاکم است و فئودال به استثمار خود ادامه می دهد.

در همین رابطه رفیق مطرح می کند که **امپریالیسم با قدرت اقتصادی و نظامی که دارد کنترل کشورهای شرقی را در اختیار می گیرد و سعی می کند با کنترل قدرت سیاسی منافع خود را تأمین کند و البته سیستم های اقتصادی موجود در کشورهای تحت سلطه را تغییر می دهد و آنها را از مسیر رشد طبیعی خود خارج می کند. و مطرح می کند، ما شاهد رشد مناسبات سرمایه داری هستیم در حالی که بورژوازی ملی در حدی رشد نکرده که قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار داشته باشد و در چنین شرایطی در واقع شاهد سلطه انحصارات امپریالیستی هستیم. در این مورد رفیق می گوید که در کشورهای وابسته رشد سرمایه داری با صنعت مشخص نمی شود بلکه با گسترش سرمایه داری بوروکراتیک و مالی مشخص می شود، هر چند صنعت هم خواه ناخواه به صورت ناهمگون و ناقص و بوروکراتیک رشد می کند.** (همونطور که ما الان شرایط صنعت در ایران را می بینیم و این مسئله را وضع صنایع تولیدی و اقتصادی به خوبی نشون می دهد).

بعد از تحلیل پروسه رشد سلطه امپریالیستی در ایران، رفیق احمدزاده به تفاوت های موجود بین اصلاحات ارضی در فرانسه و ایران پرداخته و با تکیه به مارکس مطرح می کند که در فرانسه بورژوازی برای این که بتواند فئودالیسم را از بین ببرد مجبور بوده که با دهقان ها متحد بشود و از طرفی هم خرده مالکی و

تجربه نشان داده است که هر نیروی انقلابی مجبور است که برای تعیین خط مشی مبارزاتی، از شرایط اقتصادی-اجتماعی تحلیل درستی داشته باشد و مجبور است که بر این اساس ماهیت دولت حاکم را برای خودش مشخص کند. ما بعد از قیام بهمین دیدیم که خیلی از سازمانها از ماهیت دولت بعد از قیام تحلیل درستی نداشتند و برای همین هم به بیراهه رفتند و اشتباهات بزرگی را مرتکب شدند. از همین تجربه هم می شود به اهمیت داشتن تحلیل درست و منطبق با واقعیت های عینی پی برد. یکی از نمونه های موفق مبارزاتی در میان تجربه های موجود در این زمینه شیوه برخورد رفیق احمدزاده با مسائل جامعه و مساله اصلاحات ارضی می باشد.

می کند که شاه ۲ هزار آبادی داشته که فقط ۵۱۹ آبادی را به دهقان ها فروخته است. اینها در کل روند عینی اصلاحات ارضی را نشان می دهد.

حالا ببینیم این تغییر و تحول چه نتیجه ای داشته: رفیق احمدزاده مطرح می کند که نتیجه اصلاحات ارضی رشد وسیع خرده مالکی بوده که به صورت عمده بر اثر اصلاحات ارضی به وجود آمده (اجاره داری را هم خرده مالکی حساب کرده). دهقان زمین را از ارباب یا دولت کرایه می کرده و یا می خریده، که البته مجبور بوده است ماهیانه پول اش را پرداخت کند. در کتاب تاریخ نوین ایران، آمار از اصلاحات ارضی بدین صورت درج شده است. در دوره اصلاحات ارضی، ۵۸ مؤسسه زراعی و ۸۴۰۰ شرکت زراعی تأسیس شده که هر کسی که زمین به او تعلق می گرفت مجبور بوده که حق عضویت پرداخت کرده و عضو این شرکت ها بشود. این واقعیت ها نشان می دهد که چطور سرمایه داری بوروکراتیک در قالب این شرکت ها و بانک ها که وام خرید زمین را می دادند، سریع جای ارباب را گرفتند.

رفیق احمدزاده مطرح می کند که با اینکه تضاد بین دهقان و فئودال از بین رفت ولی تضاد جدیدی در قالب تضاد دهقان با بانک و بوروکراسی دولتی جای آن را گرفت. البته این تضاد همانطور که می دانیم با تضادی که حزب توده مطرح می کند متفاوت است. اینجا فقط جای فئودال با سرمایه داری بوروکراتیک عوض شده و همانطور که می دانیم استثمار شدیدتر هم ادامه یافت. الان ببینیم هدف از این اصلاحات ارضی چی بوده است.

رفیق احمدزاده، برای توضیح این مسئله سنوآل می کند که، مگر فئودالیسم تکیه گاه عمده رژیم نبوده؟! پس چرا آن را نابود کرد؟! و اگر نبوده پس قدرت سیاسی دولت انعکاس کدام قدرت اقتصادی است؟! بالاخره هر دولتی بر یک پایه اقتصادی قرار دارد و از منافع طبقه ی مشخصی دفاع

مدعی می شدند که شاه حامی کارگران است. این اقدامات و تبلیغات، در آن سال ها در بین نیروهای سیاسی بحث های زیادی را پیش آورده و هرنیرویی در مورد اینکه منظور شاه از انقلاب سفید و تقسیم زمین چیست، نظری می داد.

یعنی این در جامعه مسئله بود که چرا شاه یکدفعه به فکر تقسیم زمین افتاده است. چون خیلی ها می دانستند که شاه یک فرد مرتجع و دیکتاتور می باشد، که خود صاحب زمین های زیادی و در واقع بزرگترین مالک بوده است.

رفقای گروه احمدزاده برای اینکه در مورد اصلاحات ارضی نظر بدهند، به آن به عنوان یک مساله عملی نگاه کردند یعنی رفتند و روستاها را از نزدیک بررسی کردند، یعنی یک کار تحقیقی کرده و حاصل کارشان را هم نوشتند. بر این اساس همانطور که در کتاب رفیق احمدزاده می بینیم، آنها نشان می دهند که اصلاحات ارضی به قول رفقا، "نه برای دوا کردن دردی از دردهای بیشمار دهقانها، بلکه جهت گسترش سلطه امپریالیزم به روستاها بود." همین جا اضافه کنم که البته این کار تحقیقی حاصل تلاش خیلی از رفقای است که در نیمه دوم دهه ۴۰ به روستاها و مناطق مختلف سفر می کردند و گزارش و جزوه هایی نوشته و در اختیار رفقایشان قرار می داده اند، که در نهایت همه این تلاش ها توسط رفیق احمدزاده جمع بندی شده و تحت عنوان "تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" در اختیار جنبش قرار گرفته است.

در تحلیل اصلاحات ارضی رفیق احمدزاده مطرح می کند که اصلاحات ارضی در چهار حالت صورت گرفته:

۱- زمین فقط به کسانی تعلق می گرفت که به صورت نسق کاری و یا با نصفه کاری روی زمین کار می کردند.

۲- زمین هایی هم که مکانیزه شده بودند و یا مزدور روی آنها کار می کرد تقسیم نمی شدند. خیلی از مالکین هم نسق کارها و نصفه کارها را بیرون کرده و زمین ها را مکانیزه کردند تا تقسیم نشود. برای همین هم زمین های شاهپورها و شاه دخت ها و بوروکرات های کله گنده تقسیم نشدند.

۳- به دهقان هایی هم که قرارداد نسق کاری یا نصفه کاری نداشتند، زمین تعلق نگرفت و طبق آمار دولتی ۴۰ درصد روستایی ها برای همیشه از داشتن زمین محروم شدند.

رفیق احمدزاده مطرح می کند که، بالاخره یک سری زمین تقسیم شد و یک سری از فئودال ها هم زمین ها را اجاره دادند و یا فروختند، که البته بهترین ها را هم برای خودشان نگه داشتند.

۴- و در مناطقی هم سیستم ارباب و رعیتی باقی ماند. یک آمار جالب در کتاب تاریخ نوین ایران نوشته ی ایوانف مطرح

امپریالیسم هرچه بیشتر فراهم گردد.

بر این اساس روشن می شود که آن نیروهایی که فکر می کردند با اصلاحات ارضی یک نظام اقتصادی نوینی روی کار آمده و امر انقلاب به تعویق افتاده و تضادها کاهش پیدا کرده، واقعیت را منعکس نمی کردند و تحلیل شان هیچگونه اصلاتی نداشت، همانطور آنهایی که تغییری را که با اصلاحات ارضی به وجود آمده بود را منکر می شدند.

در واقع حزب توده و همه کسانی که در این چهارچوب به واقعیت اصلاحات ارضی نگاه می کردند و مدعی بودند که اصلاحات ارضی باعث کاهش تضادها شده و شرایط عینی انقلاب را از بین برده، نشان دادند که قادر به دیدن واقعیت ها نیستند. اما رفیق احمدزاده نشان داد که اصلاحات ارضی برنامه ای بود جهت گسترش سلطه ی امپریالیسم در ایران.

همانطور که می دانیم در پرتو این تحلیل واقعی از اصلاحات ارضی بود که یک تحلیل واقعی از ماهیت رژیم شاه و تضادهای جامعه برای روشنفکران انقلابی به دست آمد و راه درست مبارزه با این رژیم برای نابودی آن توسط کمونیست های فدایی کشف و به آن عمل شد.

به امید اینکه رفقا با دخالت فعالشان در این بحث ناگفته ها را گفته و این طرح را تکمیل کنند.

برای همین، تا جایی که به نفعشان بود زمین ها را بین دهقان ها تقسیم کردند و یا اجازه دادند. درواقع با این کار دهقان از زیر استثمار فئودال بیرون آمده و در قالب بانک و شرکت های سهامی و دولت بوروکراتیک وابسته، مستقیم گرفتار استثمار امپریالیسم شد و حالا مجبور بود که به جای سهم ارباب، کرایه یا پول زمین و سود بانک و غیره را پرداخت کند. و این پروسه خانه خرابی دهقان به یکی دوسال هم نکشید. و هر جایی هم که قدرت پرداخت نداشت و حتی می خواست اعتراضی بکند، این دفعه به جای ارباب، به قول رفیق احمدزاده "سرنیزه ژاندارم جلو آنها را گرفت و سرکوبشان کرد." ژاندارم دولت وابسته.

پس، روابط فئودالی با اصلاحات ارضی از بین رفت تا سرمایه های امپریالیستی بتوانند به راحتی روستا و شهر را در اختیار بگیرند (البته به قول رفیق احمدزاده، توده های شهری قبل از اصلاحات ارضی هم به طور مستقیم سرکوب و استثمار سرمایه داری بوروکراتیک را تجربه می کردند) به این ترتیب تضاد دهقان با فئودال، با تضاد دهقان و سیستم سرمایه داری بوروکراتیک وابسته جایگزین شد.

بنابراین اصلاحات ارضی برای این انجام نشد که دردی از دردهای دهقانان را برطرف کند، بلکه به این خاطر این برنامه پیش رفت تا شرایط جهت گسترش سلطه

مالکیت خصوصی به نفع اقتصادش بوده است، برای همین تقسیم زمین بین دهقان ها نه تنها مکمل رقابت آزاد در شهر بود بلکه صاحب زمین شدن دهقان باعث می شد که فئودال ها نتوانند دوباره قدرت بگیرند. برای همین سرمایه داران از دهقان ها حمایت می کردند ولی کم کم منافع بورژوازی با دهقان ها در تضاد قرار گرفت. ولی این روند دو نسل طول کشید تا فئودالیسم از بین رفته و بورژوازی کاملاً تثبیت بشود و نیازی به حمایت دهقان ها برای تعرض به روستاها نداشته باشد. ولی در مورد اصلاحات ارضی در ایران رفیق احمدزاده مطرح می کند که فئودالیسم که قدرت سیاسی نداشت (و البته خرده بورژوازی و بورژوازی ملی و کارگرها هم که در شهر سرکوب می شدند) و درواقع فئودالیسم با کودتای رضاخان، وابسته شده بود و وقتی منافع امپریالیزم با فئودال ها تضاد پیدا می کند، دولت سرمایه داری وابسته بدون اینکه برای از بین بردن فئودالیسم نیازی به نیروی خلق پیدا بکند، به قول رفیق احمدزاده "فئودالیسم را که تبدیل به مرده ای شده بود، اساساً دفن کرد" و با این کار کودتای رضاخان را که در واقع وظیفه اش بسط نفوذ امپریالیزم در شهر و روستا بود تکمیل کرد، چون سرمایه می خواد که بازارهایش را گسترش بدهد و روستاها هم در واقع به نوعی خودکفا بودند و مثل الان نبود که حتی نان و مواد غذایی خودشان را هم از شهر تهیه کنند.

بورژوازی و تخریب محیط زیست... از صفحه ۱۱

زالوصفت می باشد روشن است که هرگونه اقدامی برای مقابله جدی با خطراتی که تخریب محیط زیست برای بشریت دربردارد با مخالفت بورژواها مواجه خواهد شد به همین دلیل هم امر جلوگیری از تخریب محیط زیست در چهارچوب نظام موجود پاسخ قطعی نداشته و این مساله به امر نابودی کل نظام انگلی سرمایه داری گره خورده و تنها با نابودی بورژوازی و استقرار نظامی نوین که در آن مساله سعادت انسان در صدر اهداف جامعه قرار دارد، امر حفاظت از محیط زیست نیز به طور وسیع و واقعی امکانپذیر می گردد. یولاد، دی ماه ۱۳۷۴

زیرنویس ها:

۱- در این رابطه مشخصا باید به تضادهای بین جناح های بورژوازی که عمدتاً انحصار نفت را در دست دارند با جناح هایی که سرمایه های آنها بیشتر در حوزه انرژی اتمی متمرکز است اشاره کرد که هر یک طرف مقابل را مسئول آلودگی محیط زیست معرفی کرده و در جهت اعمال محدودیت بر فعالیت های طرف مقابل تلاش می ورزند.

۲- ولی آنچه اساسی است کوشش در شناخت درست موضوع و پشتیبانی از راه حل هایی است که نفع اکثریت توده ها را منعکس می نماید، در این مقاله کوشش میشود مساله از این بعد مورد برخورد قرار گیرد.

۳- اشاره به "بدیع گویی" های رفسنجانی که چندی پیش در رابطه با مساله تخریب محیط زیست گفت: در شرایطی که تخریب محیط زیست و نابودی ساختن منابع طبیعی یکی از ستم های بزرگ عصر صنعت و تکنولوژی به بشریت است موضوع نظارت، کنترل و مهار این خطر روزافزون بیشتر اهمیت می یابد.

۴- این هفت کشور عبارتند از ایالات متحده آمریکا، آلمان، ژاپن، انگلستان، فرانسه، کانادا و ایتالیا.

زمین از آن کسانی ست که روی آن کار می کنند!

بورژوازی و تخریب محیط زیست



توضیح: کنفرانس تغییرات آب و هوایی پاریس در روز ۱۱ دسامبر ۲۰۱۵ (۲۰ آذر ۱۳۹۴) با صدور پیش نویس قطعنامه ای برای جلوگیری از گرمایش خطرناک هوا و تغییرات زیست محیطی ناشی از آن پایان یافت. بر اساس گزارشاتی که از تصمیمات این کنفرانس تا کنون منتشر شده است ظاهراً تمامی کشورهای شرکت کننده، در حرف بر امر مبارزه با تخریب محیط زیست به توافق رسیدند. اما در این قطعنامه و قطعنامه های مشابه پیشین در مورد جلوگیری از تخریب بیشتر محیط زیست هیچ گونه توجه واقعی و جدی ای به نقش سیستم حاکم یعنی نظام سرمایه داری در این تخریب و چگونگی برخورد با دولت هایی که به تعهدات پذیرفته شده عمل نمی کنند، نشد. با توجه به این واقعیات لازم دیدیم که مقاله "بورژوازی و تخریب محیط زیست" که قبلاً در پیام فدایی شماره ۷ - دور جدید - به تاریخ دی ماه ۷۴ منتشر شده بود را در اینجا باز تکثیر کنیم. این مقاله با ارائه اسناد و شواهد موجود کوشیده است در جهت شناساندن ریشه واقعی تغییرات مخرب محیط زیست، که جهان امروز را تهدید کرده و می کند مسایلی را با خواننده در میان بگذارد.

به انکار ضرورت رشد تکنیک و صنعت می پردازند و یا در حالیکه ریاکارانه همه خطرات را ناشی از "عصر صنعت و تکنولوژی" قلمداد می کنند از "نظارت و کنترل و مهار" تخریب محیط زیست دم میزنند^(۳).

واقعیت این است که بین رشد تکنولوژی و صنعت و تخریب محیط زیست به خودی خود یک رابطه مستقیم وجود ندارد بلکه در اینجا چگونگی استفاده از تکنولوژی و راههای مقابله با عوارض جانبی بکارگیری یک صنعت و تکنیک است که مساله تخریب محیط زیست را در بعدی که مورد بحث می باشد مطرح ساخته است. یادآوری واقعیت برجسته ای در این رابطه به روشن شدن موضوع کمک می کند. برکسی پوشیده نیست که با پیشرفت تکنیک و در نتیجه کشف نیروی اتم امکانات بزرگی در جهت رفاه انسان در مقابل بشر قرار گرفت در حالیکه همین اتم به وسیله بورژوازی به بمب هایی تبدیل گردید که در ژاپن به قیمت جان هزاران انسان تمام شد.

بنابراین همواره باید بین تکنولوژی و صنعت و آن شیوه تولیدی که این تکنولوژی در چهارچوب آن بکار گرفته شده و در نتیجه چگونگی استفاده از آن را تعیین می کند تفاوت قائل گردید. برای مثال اگر قرار باشد از افزایش گاز کربنیک که همانطور که ذکر شد یکی از عوامل تخریب محیط زیست می باشد، جلوگیری شود می توان در جهت جایگزین کردن سوخت های دیگری که آلودگی کمتری ایجاد می کنند اقداماتی جدی را سازمان داد و یا صنایع را به استفاده از فیلترهای جلوگیری از آلودگی هوا مجبور نمود. همچنین با توجه به اینکه یکی از حوزه های مصرف سوخت های فسیلی حمل و نقل می باشد، می توان با ارزان نمودن و گسترش شبکه حمل و نقل عمومی از افزایش تعداد ماشین های شخصی و استفاده از آنها برای تمام نقاط شهر بطور دائم جلوگیری نمود و یا استفاده از بنزین هایی که آلودگی

توان به افزایش گاز کربنیک موجود در جو زمین اشاره نمود که خطرات ناشی از آن برای زندگی بشر به طریق مختلف مورد تاکید قرار گرفته است.

طبق تحقیقات انجام شده حجم گاز کربنیک در جو زمین در طول یک قرن اخیر ۲۵ درصد افزایش یافته و هم اکنون با روند پنج صدم درصد در سال در حال افزایش است. چنین حجمی از گاز کربنیک نه تنها آلودگی هوا را سبب گشته بلکه باعث گرم شدن جو زمین نیز شده است. این مورد اخیر به نوبه خود ذوب یخ های قطبی و بالطبع بالا آمدن سطح آب دریاها را بدنبال آورده است. واضح است که بالا آمدن سطح آب دریاها در روند خود بسیاری از جزایر و مناطق ساحلی را در معرض فرو رفتن در آب قرار داده و به این ترتیب زندگی میلیون ها انسان را با خطری جدی مواجه خواهد ساخت.

گزارشات سازمان ملل در رابطه با آلودگی محیط زیست بیانگر این واقعیت است که دوسوم گاز کربنیک تولید شده در جهان حاصل استفاده امریکا و بقیه کشورهای بزرگ صنعتی از سوخت های فسیلی (نفت، بنزین و ...) است. و به طور کلی سالانه میلیارد ها تن گاز کربنیک به دلیل استفاده بی رویه از سوخت های فسیلی که برای راه اندازی صنایع، حمل و نقل و یا تولید حرارت اماکن مسکونی به کار می رود وارد جو زمین می گردد.

مسئله اگر بحث در همینجا خاتمه یابد - کاری که بسیاری از مدافعین حفاظت از محیط زیست انجام می دهند - باید با قائل شدن تضادی آنتاگونیستی بین برخورداری بشر از مزایای رشد تکنولوژی و صنعت و سلامت محیط زیست یکی را انتخاب نمود و به هرحال اولی را عامل تخریب دومی به حساب آورد. بر این مبناست که بسیاری اشک تمساح ریزان بر محیط زیست و تاکید بر حفظ منابع حیاتی کره زمین، یا اساساً

در سالهای اخیر در همه جا از این امر که پیشرفت صنعت و تکنولوژی باعث نابودی منابع طبیعی و تخریب محیط زیست گشته صحبت می شود و ضرورت حفاظت از منابع حیاتی کره زمین با شدت مورد تاکید قرار می گیرد، مسلماً تا آنجا که تحقیقات علمی بیانگرند، تخریب محیط زیست واقعیتی است که در حال حاضر نیز روی زندگی میلیون ها انسان تاثیر منفی خود را بجای گذاشته و باعث مخاطرات زیادی گشته است ولی آنچه در بحث و جدل های مربوط به محیط زیست معمولاً به آن پرداخته نمی شود همانا این امر است که به راستی مسئولیت اصلی در تخریب محیط زیست به عهده کیست؟ آیا رشد تکنولوژی را می توان به خودی خود عامل این امر قلمداد نمود؟ البته در اینجا و آنجا شنیده می شود که گاه این یا آن کمپانی و حتی بعضی رژیم های سیاسی مقصر معرفی می شوند ولی بندرت دیده شده است که سیستم سرمایه داری و یا بورژوازی در کل به مثابه عامل اصلی در از بین بردن منابع حیاتی کره زمین مورد حمله قرار گیرند. دلیل این امر نیز البته روشن است، در جهت انحراف اذهان از مبارزه طبقاتی و همچنین در رابطه با تضاد بین جناح های مختلف امپریالیستی^(۱) این عمده ترین نیروهای وابسته به بورژوازی بوده اند که مساله محیط زیست را با برجستگی مطرح نموده اند و بالنتیجه تعجب آور نیست که آنها هر عامل دیگری جز بورژوازی را مسبب تخریب محیط زیست قلمداد نمایند. به واقع باید گفت مساله چرایی تخریب محیط زیست و چگونگی حفاظت از آن همچون هر مساله دیگری نمی تواند با پاسخ های گوناگون طبقات و نیروهای سیاسی مختلف مواجه نگردد^(۲).

برای اینکه به شناخت واقعی از مسببین اصلی تخریب محیط زیست دست یافت لازم است ابتدا به برخی از زمینه های این موضوع اشاره کنیم.

از جمله مسائلی که در رابطه با تخریب محیط زیست مورد توجه قرار دارند می

که تا سیستم اقتصادی - سیاسی سرمایه‌داری در جهان حاکم است از چنین کنفرانس‌هایی چیزی بیشتر از آنکه تا کنون بدست آمده حاصل نخواهد شد. آنهایی که به چنین کنفرانس‌ها و چنین راه‌حل‌هایی دلخوش می‌کنند جز نیروهای رفرمیست و سازشکار نمی‌باشند. همین‌ها هستند که با طرح این موضوع که خطر تخریب محیط زیست برای هر انسانی جدا از تعلقات طبقاتی یکسان می‌باشد، به اهمیت "فراطبقاتی" حفاظت از محیط زیست تاکید نموده و بر این اساس تلاش می‌کنند تا مبارزه برای حفاظت از محیط زیست را به میرم‌ترین مساله جامعه کنونی تبدیل نموده و به این وسیله مبارزه طبقاتی را کمرنگ سازند. اینان حتی اگر ایراد و انتقادی به این یا آن کمپانی بورژوازی در رابطه با عدم رعایت مسایل مربوط به حفظ محیط زیست وارد نمایند، هرگز کل سیستم سرمایه‌داری که رفتار و اعمال کمپانی‌های بورژوازی در چهارچوب آن عملی می‌گردد را آماج اصلی حمله خود قرار نمی‌دهند در حالیکه بورژوازی نه فقط در قالب کمپانی‌ها و در حوزه اقتصاد بلکه به مثابه الزامات حفظ نظام سرمایه‌داری در حوزه سیاسی نیز به اقداماتی متوسل شده و می‌شود که حاصل آنها علاوه بر مصائب معینی برای توده‌ها، تخریب محیط زیست نیز بوده است. به دو جنگ بزرگ جهانی و صدها جنگ دیگری که در این قرن به وسیله بورژوازی امپریالیستی و به وسیله دولت‌های حافظ منافع آن، صرفا در جهت منافع این طبقه سازمان داده شده است نگاه کنید و عوارض دهشتناک آنها را در کشتار انسان‌ها و تخریب طبیعت به خاطر آورید. از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی تا بمباران‌های وحشیانه ویتنام، از آتش زدن میلیون‌ها بشکه نفت در جنگ خلیج فارس تا دفن تفاله‌های اتمی و شیمیایی در بیابانها و سواحل کشورهای تحت سلطه خلاصه به هر حوزه‌ای که نظر بیندازید چهره ددمنش بورژوازی را به عنوان مسبب اصلی تمامی فجایع این قرن و از جمله تخریب محیط زیست به عینه مشاهده خواهید کرد.

از کشتارگاه‌های هیتلر تا بمب‌های شیمیایی در جریان جنگ ایران و عراق و از مرگ سالانه حداقل ۱۷ میلیون انسان تنها در کشورهای تحت سلطه بدلیل بیماری‌های عفونی ناشی از آلودگی محیط زیست تا مرگ ۱۳/۵ میلیون کودک در "کشورهای در حال رشد" بدلیل نبود واکسن و بهداشت لازم و سوء تغذیه خلاصه در همه جاچهره واقعی بورژوازی را می‌توان دید که ارزشی برای جان انسانها قابل نیست تا دل مشغول حفظ محیط زیست باشد.

بنابراین از آنجا که مسبب اصلی تخریب محیط زیست آزمندی بورژوازی

که بشر را قادر می‌سازد نه تنها از سرچشمه‌های نعم مادی به وفور سود جوید بلکه به عالی‌ترین شکلی به حفاظت از محیط زیست که به دلیل آزمندی‌های بورژوازی چنین در معرض نابودی قرار گرفته است بپردازد.

البته استفاده بی‌رویه از سوخت‌های فسیلی که باعث افزایش گاز کربنیک در جو زمین می‌گردد تنها یک نمونه از برخورد بورژوازی را به این امر بیان می‌کند می‌توان دهها نمونه دیگر را ذکر کرد **مثلا می‌توان به تخلیه ضایعات شیمیایی در آب دریاها اشاره کرد که به گزارش سازمان ملل سالانه ۲۲۸ میلیون تن ضایعات شیمیایی در محیط زیست تخلیه می‌شود که ۲۷۵ میلیون تن آن متعلق به آمریکا می‌باشد. امری که با وضوح تمام بر نقش بزرگ امپریالیسم آمریکا در آلوده سازی محیط زیست تاکید می‌نماید.** براساس همین گزارش تنها در سال ۱۹۸۵ بیش از ۲/۲ میلیون تن نفت خام وارد آبهای دریاها شده که به روند آلودگی دریاها ابعاد هرچه بیشتری بخشیده است و این در حالی است که هر سال ۶/۵ میلیون تن فضولات و ترکیبات سمی وارد آب‌های دریاها می‌شود که بخش بزرگی از آن پساب صنایع کشورهای بزرگ صنعتی می‌باشد.

برای فریب توده‌ها و کتمان دستان جنایتکار بورژوازی در ایجاد مصائب ناشی از تخریب محیط زیست برای بشریت، هر از چندگاهی اقدام به تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی می‌شود که البته مصوبات این کنفرانس‌ها فاقد هرگونه ضمانت اجرایی است. در این کنفرانس‌ها نمایندگان بورژوازی در حالیکه از خطرات نابودی محیط زیست دم می‌زنند ظاهرا برای مقابله با این خطر به چاره جویی می‌پردازند! تنها نگاهی به دست آوردهای یکی از این کنفرانس‌ها کافیهست تا نشان دهد که علیرغم جاروچنگال و تبلیغات در رابطه با کوشش در حفظ محیط زیست هیچ اقدام عملی واقعا موثر در این زمینه به عمل نمی‌آید.

از ۲۸ مارس تا ۷ آوریل سال گذشته شهر برلین شاهد برگزاری کنفرانس جهانی جو بود یکی از مسایل مهم در دستور جلسه این کنفرانس بررسی مصوبات کنفرانس سال ۱۹۹۲ در ریودوژانیرو بود که در آن تصمیم گرفته شده بود میزان گاز کربنیک در هوا را تا سال ۲۰۰۰ به سطح سال ۱۹۹۰ برسانند. اما حاصل این بررسی تنها نشان‌دهنده آن بود که با روند موجود نه تنها میزان گاز کربنیک به سطح سال ۱۹۹۰ نخواهد رسید بلکه به طور روزافزون افزایش نیز یافته است. دلیل این امر نیز عدم اقدام کشورهای گوناگون نسبت به تعهداتی بود که قبلا پذیرفته بودند. همین واقعیت یکبار دیگر ثابت می‌کند

بیشتری ایجاد می‌کنند را متوقف کرده و تولید و استفاده از اتومبیل‌های گازسوز را بطور جدی تشویق نمود و دهها راه حل دیگر. اما روشن است که چنین اقداماتی با منافع بخشهای بزرگی از بورژوازی در تعارض قرار گرفته و فعالیت آنها را با خطر نابودی مواجه می‌سازد و به همین اعتبار هم صاحبان سرمایه شدیداً با چنین اقداماتی مخالفت کرده و از تحقق هر اقدام دیگری که منافع آنها را به خطر اندازد جلوگیری می‌نمایند.

اساسا در جامعه سرمایه‌داری تولید برای کسب سود است و این قانون خدشه‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری می‌باشد و به همین دلیل هم سرمایه‌داران برای کسب سود هرچه بیشتر از حمله همواره می‌کوشند به اشکال مختلف هزینه‌ی تولید را پائین بیاورند. در نتیجه مسلم است که آنها نمی‌توانند با روش‌هایی که هزینه تولیدشان را افزایش می‌دهد موافقتی نشان دهند. هم از اینرو از آنجا که هرگونه اقدامی برای حفاظت از محیط زیست (برای نمونه پائین آوردن حجم گاز کربنیک موجود) مستلزم چشم‌پوشی بورژوازی از بخشی از منافع خود می‌باشد بنابراین امر حفاظت از محیط زیست با منافع بورژوازی در تناقض قرار دارد و به همین دلیل هم - در رابطه با مثالی که در اینجا ذکر شد - کشورهای بزرگ صنعتی که مصرف‌کنندگان اصلی سوخت‌های فسیلی می‌باشند به خاطر مصالح اقتصادی خود نه تنها به هیچ وجه حاضر به کاهش مصرف چنین سوخت‌هایی و یا تلاشی جدی برای جایگزین نمودن آنها با سوخت‌های دیگری که خطر کمتری برای محیط زیست دارد، نمی‌باشند بلکه هر روز که می‌گذرد حجم بیشتری از سوخت فسیلی مصرفی در جهان به این کشورها تعلق می‌گیرد. برای نمونه تنها در سال ۱۹۸۹ هفت کشور بزرگ صنعتی^(۴) ۴۳ درصد سوخت فسیلی جهان را مصرف کرده‌اند و تولیدکنندگان اصلی گاز کربنیک در جهان بوده‌اند.

جای تردید نیست که در جامعه‌ای که تولید برخلاف قانون جامعه سرمایه‌داری نه به خاطر سود اقلیتی استثمارگر بلکه به خاطر رفع نیازمندی‌های بشر سازمان باید و سلامت جامعه و منافع انسان‌ها در صدر فعالیت تولیدی قرار گیرد تولیدکنندگان در شرایطی قرار می‌گیرند که می‌تواند نه تنها عوارض ناشی از بکارگیری تکنیک را به حداقل برسانند بلکه با استفاده از استعداد میلیون‌ها انسانی که در سیستم اقتصادی اجتماعی سرمایه‌داری منکوب گشته‌اند امکان می‌یابند بزرگترین نوآوری‌ها و اختراعات را به ثبت برسانند. درهم شکستن شیوه تولید سرمایه‌داری که مدتهاست به مانعی در راه رشد نیروهای مولده جوامع بشری تبدیل گشته است آنچنان انقلابی در تکنولوژی به بار می‌آورد

هرو ادوی پل نل : و بالاخره ما موفق شدیم که هویت یک سرهنگ و یک سرگرد ، دو نفر ، دو تا از مردان قورباغه ای - کیستر و کاماس که بمب ها را کار گذاشته بودند را کشف کنیم. جان هادسون (خطاب به هرو ادوی پل نل) : وقتی شما این خبر را چاپ کردید ، عکس العمل دولت چه بود؟

هرو ادوی پل نل : ما اطلاعاتی را که بدست آورده بودیم در روز سه شنبه چاپ کردیم. سه روز بعد ، یعنی در روز جمعه ، "چارلی هرنو" و "امیرال لاکاست" از کار کنار گذاشته شدند. حقیقت این است که دولت فرانسه این بمب گذاری ها را برنامه ریزی کرده بود و از این بابت باید از نیوزیلند عذرخواهی کند.

جان هادسون : دستور غرق کردن کشتی جنگجوی رنگین کمان مستقیماً از بالاترین رده دولت فرانسه آمده بود. سی سال پیش در ماه سپتامبر ، چارلی هرنو - وزیر دفاع به خاطر نقشی که در این ماجرا داشت ، از کار خود استعفا داد. ولی رئیس جمهور میتراند چه؟ اگر چه مخارج این عملیات مستقیماً از بودجه اداره میتراند پرداخت شده بود ، ولی او برای ده سال دیگر در مقام خود دوام آورد.

هرو ادوی پل نل : مدارک مالی و هزینه این عملیات ، امور مالی آن موجود هستند. جان هادسون : هرو ادوی پل نل میگوید بعد از این که چارلی هرنو استعفا داد ، دولت فرانسه یک کمپین ضداطلاعاتی برای حفظ و مصون نگه داشتن رئیس جمهور به راه انداخت.

هرو ادوی پل نل : آن ها برای چندین ماه ، وجود تیم سوم را انکار می کردند.

جان هادسون : آیا لارنت فیوس می دانست که چه می گذرد؟

هرو ادوی پل نل : نه ، نه

جان هادسون : ولی او نخست وزیر وقت بود.

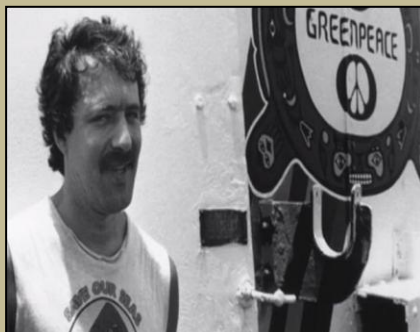
هرو ادوی پل نل : نخست وزیر در این امر دخالتی نداشت. فقط ارتش ، وزیر دفاع ، رئیس جمهور در این ماجرا درگیر بودند. در واقع میتراند دستور داده بود.

جان لوک کیستر : در کشور فرانسه ، رئیس جمهور رهبر قوای ارتش هم هست ، در نتیجه گاهی اوقات یک رابطه مستقیم بین رهبر ارتش و وزیر دفاع وجود دارد. بنابراین لارنت فیوس (نخست وزیر) از این مسئله آگاه نبود.

جان هادسون : یعنی او را از این مسئله دور نگه داشته بودند؟

جان لوک کیستر : بله

افشای جزئیات یکی از جنایات دولت فرانسه بعد از گذشت سی سال (بخش پایانی)



تصویر کشتی "جنگجوی رنگین کمان" پس از انفجار توسط سرویس امنیتی فرانسه و عکس فرناندو پیرا عکاس مقتول پرتغالی

(توضیح مترجم : واترگیت (۱۹۷۲) اشاره به کار گذاشتن وسائل شنود در مرکز ستاد انتخاباتی نامزد ریاست جمهوری آمریکا - سناتور جرج مک گاورن - از حزب دموکرات توسط وابستگان به رئیس جمهور وقت - ریچارد نیکسون از حزب جمهوری خواه بود که افشای آن حادثه و کار های غیر قانونی مشابه با آن موجب به استعفا و برکناری ریچارد نیکسون از ریاست جمهوری شد.)

جان هادسون : در اوائل سپتامبر ۱۹۸۵ دولت فرانسه زیر فشار بود. چارلز هرنو (وزیر دفاع در حال صحبت به زبان فرانسوی) : هیچ کسی در وزارتخانه من دستور حمله به جنگجوی رنگین کمان را دریافت نکرده بود.

جان هادسون : چارلز هرنو - وزیر دفاع ، دستور بمب گذاری از طرف خود را انکار کرد. او ادعا کرد که مأموران مخفی فرانسوی که در نیوزیلند دستگیر و زندانی شدند فقط "صلح سبز" را زیر نظر داشتند. ولی روزنامه "لوموند" با اعلام این خبر که یک تیم سومی از غواصان نظامی بود که مواد منفجره را کار گذاشته بود ، در واقع بمب خودش را منفجر کرد.

هرو ادوی پل نل : این یک گزارش خیلی سنتی بود. سرانجام حقیقت توسط روزنامه آشکار شده بود.

جان هادسون : "هرو ادوی پل نل" خبرنگار مسائل پلیسی روزنامه لوموند بود.

هرو ادوی پل نل : جنگجوی رنگین کمان توسط یک تیم سومی از غواصان نظامی بود که غرق شد. این همان حلقه گمشده این معما بود.

جان هادسون : او و همکارانش وجود تیم غواصان نظامی را با روش حذف کردن ، کشف کردند.

همانطور که در قسمت اول این مصاحبه خواندید مأمور سازمان مخفی فرانسه که در سال ۱۹۸۵ ، فرماندهی عملیات بمب گذاری در کشتی گروه "صلح سبز" که منجر به کشته شدن یک نفر شده بود را به عهده داشت ، سکوت خود را می شکند.

سی سال پیش ، سازمان مخفی فرانسه یکی از کشتی های گروه "صلح سبز" به نام "جنگجوی رنگین کمان" که در واقع گل سرسید کشتی های این گروه محسوب می شد را در شهر بندری آکلند در نیوزیلند منفجر کرد. در این حادثه یک عکاس پرتغالی کشته شد. این کشتی آماده شده بود که به عنوان اعتراض علیه انفجار آزمایشی بمب هسته ای توسط کشور فرانسه در ناحیه جنوبی اقیانوس آرام ، به آن منطقه سفر کند. حالا بعد از گذشت سی سال از آن حادثه ، عنصر اطلاعاتی فرانسه که عامل این حمله مرگبار شده بود برای اولین بار با شکستن سکوت خود و با عذرخواهی برای اقدامات آن زمان خود ، به جلو آمده است.

بخش دوم و پایانی مصاحبه:

جان هادسون (خطاب به جان لوک کیستر): آیا پیامد هائی در سازمان مخفی دولت فرانسه "دی جی اس ای" به وجود آمدند؟ آیا هیچ گونه بحث و گفتگویی در مورد این که چه پیش آمد ، صورت گرفت؟

جان لوک کیستر : هیچ گونه گزارش گیری واقعی در ستاد مرکزی "دی جی اس ای" انجام نگرفت ، به خاطر این که آن ها با مسائل زیادی درگیر بودند و هم این که این حادثه یک فضاحت سیاسی بود. این می توانست یک "واترگیت" باشد ، یک واترگیت فرانسوی. آن ها می توانستند ثابت کنند که رئیس جمهور از این مسئله با خبر بود.

زندگی کند و بداند که چه کرده و جزئی از چه بوده است."

برنامه تلویزیونی "یکشنبه" هم چنین با "بانی مک دیارمید" - مدیر اجرایی صلح سبز نیوزیلند تماس گرفت تا در این مورد اظهار نظر کند. بانی مک دیارمید گفت: "من خوشحال هستم که یک نفر از آن شکست مفتضحانه عذرخواهی می‌کند. سی سال از آن واقعه گذشته است، اما هیچ کسی برای قتل فرناندو محاکمه نشده است."

ایمی گودمن: مهمان امشب ما، پیترویل کاکس کاپیتان کشتی جنگجوی رنگین کمان است.

ایمی گودمن (خطاب به پیترویل کاکس): هنگام انفجار، تو آن جا بودی؟ تو توی کشتی بودی؟

پیترویل کاکس: بله، من در کشتی بودم.

ایمی گودمن: تو خوابیده بودی؟ نصفه شب بود؟

پیترویل کاکس: بله، من در کابین خودم خوابیده بودم.

ایمی گودمن: فرناندو هم همین طور؟

پیترویل کاکس: بمب‌ها آن قدر پر قدرت بودند که معجزه بود که ما افراد بیشتری را از دست ندادیم. اگر آن بمب‌ها مثلاً یک ساعت زودتر منفجر شده بودند، ما شاید بیست نفر کشته می‌دادیم.

(توضیح مترجم: پیترویل کاکس جواب این سؤال ایمی گودمن را در مورد این که آیا فرناندو هم در کابین خود خوابیده بوده است را نمی‌دهد، چرا که در گزارشی که همان موقع پخش شده بود، او به جان هادسون گفته بود که فرناندو پریا در زمان انفجار بمب اول در سالن غذاخوری کشتی بوده و برای جمع آوری دوربین‌های عکاسی خود به کابین خود رفته بود. چون پیترویل کاکس - کاپیتان کشتی در کابین خود خوابیده بوده، این نکته که فرناندو پریا در زمان انفجار بمب اول در سالن غذاخوری کشتی بوده را احتمالاً می‌بایستی او از زبان افرادی که در کنار فرناندو در سالن غذاخوری کشتی بودند، شنیده باشد.)

ایمی گودمن: فقط یک بمب نبود، درست است؟

پیترویل کاکس: بله، دو بمب منفجر شدند.

ایمی گودمن: در نتیجه این جوری شد که تو بیرون آمدی.

شیطانی" نسنجیده طراحی شده بود، معنی می‌دهد.

جان لوک کیستر: این کار خیلی اشتباهی بود. این تصمیم بسیار اشتباهی بود که این چنین عملیاتی را در یک کشور متحد، یک کشور دوستانه اجرا کنیم. در این مکان، خاطره‌های حلقه‌های قوی‌ای که بین نیوزیلند و فرانسه هستند، وجود دارند، و ما همیشه خود گذشته‌گی‌هایی که آن‌ها برای کشور ما نشان دادند را به خاطر خواهیم سپرد.

جان هادسون: رئیس جمهور فرانسیس میتراند بعد از عزل کردن چارلز هرنو - وزیر دفاع سابق، هم چنان رفیق نزدیک او باقی ماند. حالا هر دوی آن‌ها در گذشته اند. در عین حال، پیترویل کاکس هنوز مشغول محافظت از کره زمین با سعی در جلوگیری از عواملی که باعث تغییرات در آب و هوا می‌شوند و جلوگیری از ماهی‌گیری زیاده از حد، توسط "جنگجوی رنگین کمان سوم" هست. برای او عذرخواهی "جان لوک کیستر" چیزی را عوض نمی‌کند.

پیترویل کاکس: آن‌ها کسانی هستند که می‌بایستی بتوانند با خودشان زندگی کنند. آن‌ها رختخواب خود را انداخته‌اند. بگذار شب‌ها بخوابند.

جان هادسون (خطاب به جان لوک کیستر): پیترویل کاکس گفت که این عذرخواهی احتمالاً سی سال دیر شده است.

جان لوک کیستر: برای عذرخواهی هیچ وقت دیر نیست.

ایمی گودمن (مجری برنامه رادیو - تلویزیونی "دموکراسی، همین حالا" در آمریکا): این فیلمی را که هم اکنون دیدید، گزارش جان هادسون برای برنامه تلویزیونی نیوزیلند به نام "یکشنبه" بود که در مورد انفجار در یکی از کشتی‌های گروه "صلح سبز" به نام "جنگجوی رنگین کمان" که در ژوئیه سال ۱۹۸۵ در حال آماده شدن برای مسافرت به نقطه‌ای در ناحیه جنوبی اقیانوس آرام، جایی که کشور فرانسه انفجار آزمایشی بمب هسته‌ای را برنامه ریزی کرده بود، ساخته شده است.

گزارش شده که مامور سازمان مخفی فرانسوی "جان لوک کیستر" که دو بمب را بر بدنه کشتی نصب کرده بود، خواهان دیدار با مارل، دختر فرناندو پریا، عکاس پرتغالی کشتی "جنگجوی رنگین کمان" شده بود تا از او برای کشته شدن پدرش عذرخواهی کند. مارل این دیدار را رد کرد. وی گفت: "همین که به نظر می‌رسد که او واقعا از این کار خود نادم و پشیمان است، اطلاعات کافی برای من و خانواده من هست. او می‌بایستی با خودش

جان هادسون: جان لوک کیستر معتقد هست که یک نفر در اداره نخست وزیری، اسم او را به روزنامه‌ها لو داده بود. جان لوک کیستر: من فکر کردم که خبر از طرف یکی از سیاستمداران رده بالا نشن می‌گیرد.

هرو ادوی پل نل: من با این نظر سرهنگ کیستر موافق نیستم. علت این که ما اسم او را می‌دانستیم به خاطر این نبود که نخست وزیر اسم او را به ما داده بود. جان هادسون: جان لوک کیستر می‌گوید که اسم او به عنوان غواصی که دو بمب روی بدنه جنگجوی رنگین کمان کار گذاشته بود، در دسترس‌های زیادی برای او درست کرد.

جان لوک کیستر: خانواده من خیلی شوکه شده بودند. همسر من شوکه شده بود که یک نفر در این عملیات مرد، برای این که قبل از عملیات، او نمی‌دانست که من در کجا هستم. و چند سال بعد هم مثل خیلی از دیگران، من هم طلاق گرفتم.

جان هادسون: سرهنگ کیستر به من گفت که او درگیر بسیاری از عملیات مخفیانه دیگر بوده است. او چندین بار با گلوله مجروح شده است و به درجه لژیون افتخار که بالاترین درجه نظامی فرانسه هست، رسیده است.

جان لوک کیستر: برای ما، این مثل این بود که ما بخواهیم یک پشه را با دستکش بوکس له بکنیم، می‌دانی؟ و این یک عملیات نا متناسب بود. ولی ما می‌بایستی از دستور اطاعت می‌کردیم، و ما سرباز بودیم.

جان هادسون: برای این که تاکید بکند که در مورد بمب گذاری در آکلند او چقدر احساس دل‌سردی می‌کند، جان لوک کیستر می‌خواست که ما را به یک جایگاه یادبود جنگ دوم جهانی، یکی از چندین جایگاه‌ها که در سراسر شمال فرانسه پراکنده هستند، ببرد.

جان هادسون (خطاب به جان لوک کیستر): چرا برای تو مهم هست که ما را به این جا بیاوری؟

جان لوک کیستر: هفت هزار و هفت صد و هشتاد سرباز "کی وی" در دو جنگ جهانی در فرانسه مردند. (توضیح مترجم: به مردم نیوزیلند "کی وی" گفته می‌شود.)

جان هادسون: این جا در میان قبرهای سربازان استرالیایی، کانادایی و انگلیسی، سربازان نیرو هوایی نیوزیلندی هستند که برای آزادی فرانسه، کشته شدند. برای جان لوک کیستر این جا بیش از هر چیز دیگری، سمبل این که چرا "عملیات

بازجویی کردند. در آخر شب هم آن ها را به یک هتل بردند و به آن ها گفتند : "ببینید ، ما خیلی متأسفیم که مزاحم شما شدیم و شما را دستگیر کردیم و باعث شدیم که شما پرواز خود را از دست به دهید. امشب در این هتل مهمان ما باشید و برای شام هر چه دل تان می خواهد به رستوران هتل سفارش بدهید تا برای شما بیاورد ، فردا ما شما را به فرودگاه خواهیم برد."

آن ها هم اولین کاری که کردند با تلفن هتل که مکالمه با آن در اداره پلیس ضبط می شد با ستاد مرکزی "دی جی اس ای" در فرانسه تماس گرفتند و گفتند که ما "کار" را انجام دادیم ولی پرواز ما یک روز تاخیر خواهد داشت. پلیس هم بعد از بررسی بیشتر متوجه شد که پاسپورت های سوپرسی آن ها جعلی است.

ایمی گودمن : در نتیجه فرانسه قبول مسئولیت کرد.

پیتر ویل کاکس : آن ها مسئولیت آن را پذیرفتند ، به من و کشور نیوزیلند هم خسارت پرداختند ، ولی هرگز ، هرگز عذرخواهی نکردند.

ایمی گودمن : راستش ، سی مین سالگرد آن حادثه ، وقت خوبی برای عذرخواهی هست.

پیتر ویل کاکس : ولی من منتظر آن نشسته ام.

ایمی گودمن : کاپیتان پیتر ویل کاکس ، از شرکت شما در این برنامه تشکر می کنم.

ترجمه آزاد از هوشنگ
اکتبر ۲۰۱۵

بیائیم. در سرزمین هائی مثل کشور هائی که در شرق آفریقا واقع شده اند و جا های دیگری در دنیا ، مثل بنگلادش ، وقتی خشک سالی میلیون ها آدم را جا به جا می کند ، این کشور ها قادر به مقابله با خشک سالی نیستند. و خشک سالی های بیشتری خواهند آمد. و خشک سالی های بیشتر و بیشتری خواهند آمد ، فقط به خاطر این که ما حاضر نیستیم طریقی که انرژی تولید می کنیم را ، طریقی که انرژی می سازیم را ، عوض کنیم. ما تکنولوژی آن را داریم ، ولی اراده آن را نداریم. و این خیلی احمقانه هست. ایمی گودمن : آیا برنامه مسافرت دیگری دارید؟

پیتر ویل کاکس : مسلما ، من تا سه هفته دیگر از این جا می روم.

ایمی گودمن : کجا می روی؟

پیتر ویل کاکس : نیوزیلند ، شاید هم استرالیا ، یک کمپین علیه ماهی گیری "تونا" وجود دارد ، بزرگترین کمپین صلح سبز...

ایمی گودمن : در این جا من می خواهم که یک لحظه به عقب برگردیم. چگونه ثابت شد که این ماموران سازمان مخفی فرانسه بودند که این کار را کردند؟

پیتر ویل کاکس : راستش ، هنگام دستگیری ، به قول معروف دم خروس از زیر عباي آن ها بیرون زده بود. سی ساعت بعد از حادثه ، آن ها - یک زن و یک مرد - که وانمود می کردند که توریست سوپرسی هستند ، هنگام تحویل دادن یک کامیون پیک نیکی در فرودگاه آکلند دستگیر شدند. پلیس ها تمام روز آن ها را

پیتر ویل کاکس : راستش ، بمب اول یک سوراخ شش فوت در هفت فوتی در موتورخانه ایجاد کرد. بمب دوم زیر "میل گاردان" کشتی کار گذاشته شده بود. دومین بمب شاید بعد از گذشت یک دقیقه بعد از بمب اول منفجر شد. و من درست بالای سر آن بمب ایستاده بودم. و این بمب دوم بود که فرناندو پیرا را توی کابین خودش محبوس کرد و او آن قدر زیر آب باقی ماند تا غرق شد.

ایمی گودمن : برای این که او به طرف کابین خودش دویده بود که دوربین های عکاسی اش را بردارد؟

پیتر ویل کاکس : او به کابین خودش رفته بود ، او به کابینش رفته بود تا دوربین های عکاسی اش را بردارد.

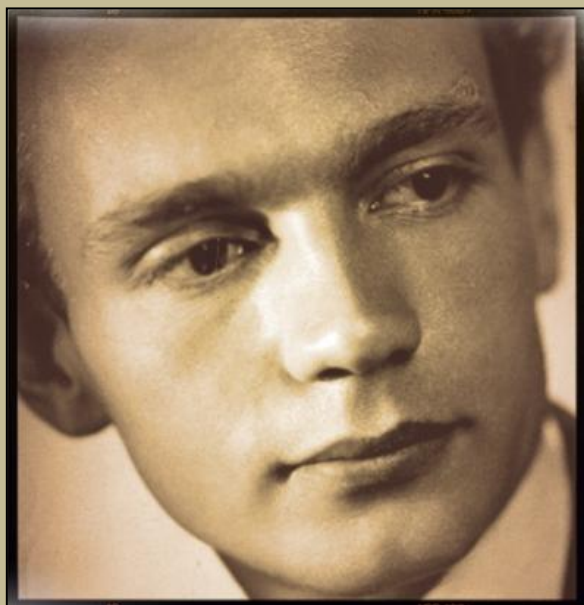
ایمی گودمن : حالا ، سی سال بعد ، تو - کاپیتان ویل کاکس - هنوز به دنبال این کار ها هستی. آیا این واقعا ارزش خطرش را دارد؟

پیتر ویل کاکس : اوه ، آلترناتیو برای من این نیست که فرزندانم را در کره زمینی رها بکنم که آن ها نتوانند فرزندان شان را در مصونیت بزرگ بکنند. من فکر می کنم که این بسیار مهم است. من دو تا دختر بیست و چند ساله دارم. من فکر می کنم که آن ها به علت خیلی خوبی نگران آینده کره زمین هستند. ما می دانیم که "تغییرات در آب و هوا" چه تاثیرات منفی بر روی کره زمین باقی می گذارند. به خشک سالی در کالیفرنیا نگاه کنید. ما در آمریکا ثروتمندترین کشور دنیا هستیم. اگر به من اجازه بدهید توضیح می دهم که ما از پس این خشک سالی می توانیم بر

مهاجرت ما را برگزید!

برگردان به فارسی: نادر ثانی

(Stig Dagerman)، نویسنده و شاعر سوئدی



ستیک داگرمین

پروندگان مهاجرت را برمیگزینند. ما آن را انتخاب نکردیم.

مهاجرت ما را برگزید. از آنروست که اینجا هستیم.

شمایی که برگزیده نشده اید - اما با این وجود صاحب آزادی هستید

به ما یاری رسانید تا بار سنگین مهاجرت را که بر دوش داریم تاب آوریم.

زنجر پا را انتخاب می کند. ما انتخاب کردیم کوچ کنیم.

شب بخشنده بود. اکنون اینجا هستیم.

شاید آن که آزاد و امن است بگوید شما بسیارید.

آیا می توان برای دانستن آنکه آزادی چیست بسیار بود؟

هیچکس تنگدستی را انتخاب نمی کند. ما آن را برگزیدیم.

آن ما را در راهمان برگزید. اکنون اینجا هستیم.

شمایی که برگزیده نشده اید - شما می دانید بار آزادی چه میزان است!

به ما یاری رسانید تا بار آزادی ای را که بر دوش داریم تاب آوریم.

۲۴ آوریل ۱۹۵۳

تعداد کشته‌شدگان حمله تروریستی نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا به بیمارستان پزشکان بدون مرز در قندوز افغانستان به ۴۲ تن رسید!

"تحقیق" خواهند کرد کوشیدند تا دستان
خونین خود در این جنایت را بپوشانند.

این که تعدادی از وابستگان به طالبان در
این بیمارستان تحت درمان قرار داشتند
هیچگاه امری محرمانه نبوده است. در
گزارشی که سازمان پزشکان بدون مرز
اندکی پس از این حمله انتشار داد از
حمله آمده است که مقامات نیروهای
ایالات متحده آمریکا دو روز پیش از این
حمله، در مورد احتمال حضور شورشیان
مسلح وابسته به گروه طالبان در محوطه و
ساختمان بیمارستان از مسئولان این
سازمان پرسیده بودند و در جواب به آنها
گفته شده بود که بیمارستان فعال است و
طالبان نیازمند مداوا نیز مانند هر بیمار دیگر
در آن مداوا می‌شوند.

در این امر که هدف حملات نظامی
نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا یک
بیمارستان و از میان بردن توانائی های
پزشکی و بهداشتی آن بوده است
هیچگونه شک نیست و درست از این رو
این حملات نمی‌تواند چیزی جز جنایات
جنگی تلقی گردند.

جالب آنکه سخنگویان نیروهای نظامی
ایالات متحده آمریکا در افغانستان نخستین
بار در روز ۵ اکتبر - دو روز پس از این
حملات - از این حملات سخن گفته و
شرکت خود در آنها را مورد تایید قرار دادند
و دو روز بعد باراک اوباما، رئیس‌جمهور
ایالات متحده آمریکا در طی پیامی به
"جوآن لیو" رهبر بین‌المللی سازمان
"پزشکان بدون مرز" از این حملات و آسیب
های ناشی از آن اظهار تأسف کرد.

یک ماه پس از این حملات نیز نتیجه
"تحقیقاتی" که مقامات نیروهای نظامی
ایالات متحده آمریکا در افغانستان مدعی
شدند به عمل آورده‌اند اعلام شده و در آن
از جمله گفته شد که حمله به بیمارستان
سازمان "پزشکان بدون مرز" حمله
اشتباهی بوده و هدف اصلی مرکز درمانی
دیگری در ۴۱۰ متری این بیمارستان بوده
است!

اما "اظهار تأسف" رئیس‌جمهور ایالات
متحده آمریکا و نتیجه "تحقیقات" مقامات
آمریکایی در افغانستان بیش از
تاکتیک‌هایی عجولانه برای لاپوشانی کردن
این حملات تروریستی و پیامدهای آن
نمی‌باشند. این حملات نه "اشتباهی" و
یا "اتفاقی" بوده و نه می‌توانند به عنوان

دو ماه و بیست روز از حمله تروریستی
نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا به
یکی از مراکز درمانی سازمان "پزشکان
بدون مرز" در شهر "قندوز" در شمال
شرقی افغانستان می‌گذرد؛ حمله‌ای که
در اثر آن تا به امروز ۴۲ نفر (۲۴ بیمار، ۱۴
وابسته به پزشکان بدون مرز و ۴ تن از
اقوام بیماران) کشته شده‌اند. این حمله
تروریستی بین ساعات ۲ و ۸ دقیقه
نیمه‌شب شنبه ۳ اکتبر ۲۰۱۵ آغاز شده و
تا ساعت ۳ و ۱۵ دقیقه بامداد ادامه
داشت. حملات چندین بار و با فاصله‌ای
نزدیک به یک ربع به همدیگر صورت گرفتند.
در جریان این حملات با وجود اینکه
ساختمان مرکزی بیمارستان که دربرگیرنده
بخش های اضطراری، سریع درمانی و
فیزیوتراپی است بارها مورد اصابت بمب
های جنگنده‌های نیروهای نظامی ایالات
متحده آمریکا قرار گرفته و به کلی ویران
شدند، به ساختمان های مجاور آسیبی
وارد نیامد و این خود نشان از دقیق بودن،
برنامه‌ریزی شده بودن و هدفمند بودن این
حملات دارد.

مقامات دولتی افغانستان و نیروهای
نظامی ایالات متحده آمریکا به خوبی از
محل قرارگیری بیمارستان سازمان
"پزشکان بدون مرز" در قندوز بااطلاع بودند
و حملات تا ۲۰ دقیقه پس از آنکه مسئولان
بیمارستان و سازمان "پزشکان بدون مرز"
با مقامات مستقر در کابل و واشنگتن
تماس گرفته و آنها را در جریان جاری بودن
حملات گذاشتند، ادامه داشت.

در پیامد این حملات بیمارستان سازمان
"پزشکان بدون مرز" به ناچار به کل بسته
شده و بیش از یک میلیون نفر که در ایالت
قندوز زندگی می‌کنند از امکان درمانی‌ای
که این بیمارستان در شرایط جنگی در
منطقه عرضه می‌کرد محروم شده‌اند.

در اطلاعیه‌ای که دولت دست‌نشانده
افغانستان در مورد این حمله انتشار داده،
از جمله آمده است که طالبان‌ها از این
بیمارستان به مثابه پایگاهی برای سازمان
دادن حملات خود به نیروهای ایالات متحده
آمریکا و هم‌پیمانان آن استفاده می‌کردند.
این ادعا که دروغ بی‌شرمانه‌ای بیش
نیست به خوبی نشانگر آن است که دولت
دست‌نشانده افغانستان در جریان این
حمله بوده و در سامان بخشیدن به آن
دست داشته است. سخنگویان دولت
آمریکا نیز با بی‌شرمی و برغم حقایق
آشکار با ادعای اینکه در مورد این حادثه



یکی "از جمله نتایج ناگوار یک جنگ" تلقی
گردند. برنامه‌ریزان نیروهای نظامی ایالات
متحده آمریکا به هنگام طرح‌ریزی این
حملات به درستی می‌دانستند چه
می‌کنند و به شکلی هدفمند عملیات
تروریستی خود را به اجرا درآوردند.
خواست آنان این بود که به شکلی قاطعانه
نشان دهند که تاب تحمل هیچگونه
حرکتی را که منطبق بر خواست و میل
آنان نباشد را نمی‌آورند و این بار سازمان
"پزشکان بدون مرز" که بیماران وابسته به
طالبان را هم مورد مداوا قرار داده و از
تحويل آنها به نیروهای نظامی ایالات
متحده آمریکا سر باز زده بودند هدف قرار
گرفته بودند تا پیامی قاطع به آنان و دیگران
داده شود: شما باید تمامی حرکات خود را
در چهارچوبی به جلو ببرید که منطبق با
خواسته‌ها و دستورات ما باشد وگرنه با
شما به همین شدت که با "پزشکان بدون
مرز" برخورد شد، برخورد خواهد شد!

آنچه عملیات تروریستی نیروهای نظامی
ایالات متحده آمریکا از خود به جای
گذاشته نه تنها ۴۲ کشته و تعداد بسیاری
مجروح بلکه از بین رفتن امکاناتی برای
بهبتر کردن نسبی زندگی گوشه‌ای از
توده‌های محروم و ستم‌دیده افغانستان
بوده است. هدف این عملیات تروریستی
به نمایش گذاشتن قدرت و نشان دادن
عزم این قدرت در گوشمالی دادن نیروهای
سرکش بوده است. آنچه در این میان از
نظر این قدرت ها داری هیچگونه اهمیتی
نبوده و نیست همانا جان افراد بیگناهی
است که در این حمله بطور قطع کشته
می شدند. البته رسانه‌های وابسته نیز
کوچکترین علاقه‌ای در مورد نشان دادن
ابعاد جنایات نیروهای نظامی ایالات متحده
آمریکا در گوشه و کنار جهان از خود نشان
نداده و نمی‌دهند. بدون شک آنچه در
قندوز اتفاق افتاد یک جنایت جنگی است و
از نظر افکار عمومی و مردمی که قلبشان
برای آزادی می تپد، با مسببان این جنایت
و همه دستوردهندگان و مرتکبین آن باید
به مثابه جنایتکاران جنگی رفتار نمود.

نادر نانی- آذر ۹۴



و نیم زندانی بودن در مراغه آزاد گشت و پس از آن توسط سازمان به کردستان منتقل گردید. در کردستان، رفیق نوروزی در دوره آموزشی رفیق شهید عباس دانش بهزادی شرکت کرد و پس از آن با نام تشکیلاتی "امیر" در چند عملیات نظامی از جمله مصادره تانک‌های نفت توسط چریک‌های فدائی خلق در کردستان شرکت کرد.

رفیق نوروز در حین یک ماموریت، همراه چند تن دیگر از رفقا در راه میاندوآب - مهاباد در زمستان ۵۹ دستگیر شد. این بار هم دژخیمان جمهوری اسلامی قادر نشدند کمترین اطلاعاتی از این رفیق کسب کنند. در زمانی که رفیق نوروز در زندان بود، سازمان برای معاوضه او با چند تن از مزدوران رژیم که در کردستان به اسارت درآمده بودند اقدام نمود. اما این معاوضه مقارن با به هلاکت رسیدن بهشتی مزدور و دیگر شرکایش گردید که با آن دوره جدیدی در خونریزی‌های رژیم آغاز شده و جمهوری اسلامی اعدام‌های ددمنشانه خود را شدت بخشید. بدین ترتیب رفیق نوروز قاسمی، این فرزند دلیر طبقه کارگر همراه با چریک‌های فدایی خلق؛ رفقا بهزاد مسیحا و روح انگیز دهقانی در هشتم تیرماه سال ۶۰ به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.

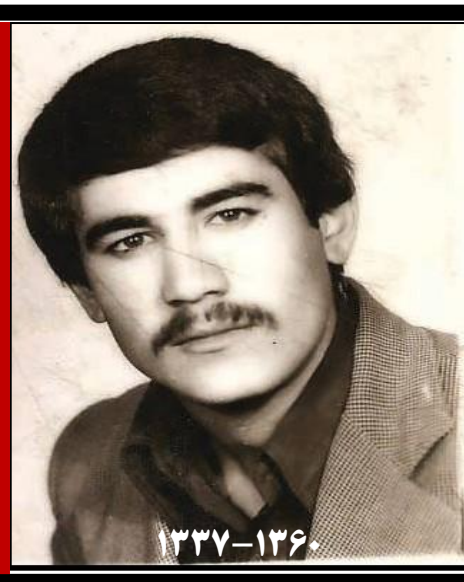
امروز که یاد و خاطره رفیق نوروز را گرامی می‌داریم پیام این کارگر آگاه و پیشرو در سطحی هر چه وسیع‌تر شنیده می‌شود که کارگران به آزادی دست نخواهند یافت مگر اینکه عامل اصلی اذبار خود را هدف قرار دهند. یعنی بدون نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم که جمهوری اسلامی این رژیم دار و شکنجه با چنگ و دندان از آن محافظت می‌کند هیچ سخنی از رهائی کارگران در میان نخواهد بود.



قند میاندوآب را برای دریافت حق بیمه، عیدی و ... سازمان داد. او در نطقی که در جریان این اعتصاب برای کارگران نمود اعلام کرد که "تنها این چریک‌های فدایی خلقند که می‌توانند به تمامی مطالب حاکم پایان بخشند" و کارگران با شعار "درد بر فدایی" به تأیید سخنان او پرداخته، دست به راهپیمایی زده و رئیس کارخانه را در اطاقش زندانی نمودند و کارخانه را مصادره کردند. هجوم پاسداران جمهوری اسلامی به کارخانه قند نتوانست اعتصاب را درهم بشکند و کارگران خواست‌های خود را گرفتند. بدین ترتیب اعتصاب ۲۰ روزه ی کارخانه قند تأثیر به‌سزایی در بالا بردن آگاهی کارگران داشت. پس از آن بود که کارگران کارخانه قند میاندوآب به حمایت از کارگران بیکار میاندوآب برخاستند و با راهپیمایی و تحصن در مسجد شهر همبستگی کارگران را به نمایش گذاشتند.

رفیق نوروز در این حرکت کارگری نیز به عنوان نماینده ی کارگران طی سخنانی خواست‌های کارگران را در ۱۶ ماده اعلام کرد. ایمان راسخ رفیق قاسمی به تئوری مبارزه مسلحانه و درک عمیق او از ماهیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به او امکان می‌داد تا در مبارزات کارگری، به مثابه یک عنصر رهبری‌کننده شرکت کرده و این مبارزات را به سمت و سوی انقلابی هدایت کند. همین درک صحیح و شور انقلابی رفیق بود که کارگران را به او علاقمند ساخته و به او اعتبار می‌بخشید.

رفیق نوروز یک بار در حین مسافرت به مهاباد برای انجام وظایف تشکیلاتی، توسط پاسدارانی که به وی مشکوک شده بودند دستگیر شد. ولی چون مزدوران نتوانستند وی را بشناسند، پس از یک ماه



رفیق نوروز قاسمی کارگر کارخانه قند میاندوآب بود که به عنوان یک کارگر آگاه در انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷ فعالانه شرکت نمود و در آن دوران انقلابی با همکاری تنی چند از کارگران آگاه کارخانه قند، شورای کارگری این کارخانه را پایه گذاشتند.

رفیق نوروز در سال ۱۳۳۷ در روستای "بادیجان" از توابع میاندوآب در یک خانواده زحمتکش بی‌زمین دنیا آمده بود. در دوران کودکی ضمن درس خواندن به کار در مزارع مشغول بود و بعداً همراه خانواده اش به شهر میاندوآب آمد و به کارگری پرداخت. او با کار در کوره پزخانه‌ها و کارگاه‌های بلوک زنی، موزاییک‌سازی و کارخانه قند میاندوآب حداقل معاش خود و خانواده خویش را تأمین کرده و علیرغم کار طاقت فرسا، شب‌ها به تحصیل خود ادامه می‌داد.

مطالعه فشرده و شور بی‌پایان برای دانستن و آگاه شدن در شرایطی که وی با پوست و گوشت خود شرایط طاقت‌فرسایی که سرمایه‌داران بر کارگران تحمیل نموده‌اند را درک می‌کرد به تدریج از وی کارگری پیشرو ساخت که با اعتقاد به این واقعیت که تنها راه رسیدن به آزادی مبارزه مسلحانه است به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران پیوست. اما این کارگر آگاه خیلی زود متوجه شد که آن سازمان در حالی که نام سازمان مفتاحی‌ها، احمدزاده‌ها و پویان‌ها و حمید اشرف‌ها را با خود حمل می‌کند ولی دیگر همان سازمان گذشته نیست. از این رو پس از اعلام موجودیت چریک‌های فدایی خلق ایران در اوایل سال ۵۸ قاطعانه در مقابل اپورتونیست‌های لانه کرده در آن سازمان ایستاد و فعالانه به دفاع از مواضع چریک‌های فدایی خلق ایران برخاست.

چریک فدایی خلق؛ رفیق نوروز به مثابه پرولتری آگاه، در شرایط بعد از قیام بهمن، اعتصاب کارگران کارخانه

جاودان باد خاطره همه شهدای به خون خفته خلق!

به کار گیری روزافزون مزدوران نظامی خارجی در جنگ های خاورمیانه!

هم بیشتر در مقابل چشم همگان قرار گرفت.

درست در همین راستا شاهدیم که چگونه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای لایوشانی حضورنظامی خود در جنگ سوریه تعدادی پناهجوی افغانستانی را با وعده "دریافت اقامت دائم و حقوق ماهانه ۵۰۰ دلار در ماه" جهت جنگیدن در سوریه به خدمت گرفته و تحت عنوان "حافظان حرم حضرت زینب" به این کشور اعزام نموده است. این واقعیت را در ماه مه ۲۰۱۳ روزنامه وال استریت ژورنال گزارش داد.

ضروری است که به این امر هم که استخدام مزدوران برای پیشبرد اهداف جنگی تنها به دولت های امپریالیستی و رژیم های ارتجاعی منطقه که تا مغز استخوان به آنها وابسته اند همانند عربستان و امارات متحده و جمهوری اسلامی خلاصه نمی شود هم اشاره کرد و تاکید نمود که امروز به عینه شاهدیم که چگونه دارو دسته های امپریالیست ساخته ای همانند داعش بخشی از فعالیت های نظامی خود را از طریق همین مزدوران پیش می برد. وجود چک های چند هزار دلاری در جیب کشته شدگان داعش در کوبانی -چک هائی که در " هالک بانک مرکزی" در ترکیه می بایست نقد شود- خود به روشنی ماهیت رابطه چنین مزدورانی را با داعش بر ملا می سازد.

واقعیت این است که هر چه می گذرد در کل اقتصاد سرمایه داری بخش نظامی اقتصاد اهمیت و بار بیشتری پیدا می کند. به همین دلیل هم سرمایه داری انحصاری دولتی میلیتاریسم را به طرز بی سابقه ای شدت می بخشد. توسل روز افزون امپریالیست ها به جنگ پاسخی به همین نیاز می باشد. در پرتو آتش افروزی های امپریالیست ها در خاورمیانه و کل جهان هم مجتمع های صنعتی- نظامی هر روز فربه تر می شوند و هم امپریالیست ها امکان می یابند بازار ها و مناطق نفوذ را تجدید تقسیم کرده و برای کارتل ها و انحصارات خود فضای تنفس ایجاد کنند.



یکی از مزدوران کشته شده کلمبیایی در یمن

حقوقی که به این مزدوران پرداخت می شود یعنی ماهی چهار هزار دلار خود گواه سرمایه های میلیون داری است که آتش افروزان برای گرم کردن تنور جنگ در این منطقه هزینه می کنند. بودجه ای که خبر از سود های هنگفتی می دهد که پیمانکاران جنگ از به زمین ریختن خون انسان ها به جیب می زنند.

این مزدوران در ازاء مزدی که می گیرند وحشی گری ها و سببیت هائی در صحنه جنگ باید از خود نشان دهند که باور کردنی به نظر نمی رسد. برای نمونه کسی جنایات و ددمنشی های مزدوران "بلکواترز" در عراق و در زمان اشغال این کشور از سوی دولت ایالات متحده را فراموش نکرده است. امری که باعث شد این شرکت به فکر تغییر نام بد نام خود بیفتد.

این بد نامی البته و در واقع بد نامی ارتش متجاوز آمریکا بود که به این وسیله روی یک شرکت خصوصی متمرکز شده و خود استخدام کننده این شرکت را در حاشیه قرار می داد. به این ترتیب یکی از مزایای استفاده از چنین شرکت هائی برای امپریالیست ها و ارتش های جنایتکارشان

با کشته شدن شش مزدور کلمبیایی و فرماندهی استرالیایی شان در یمن بار دیگر نقش "شرکت های خصوصی نظامی" (Private Military Companies) در جنگ های خاورمیانه به تیتیر رسانه های غربی بدل شد.

به گزارش روزنامه بریتانیایی "گاردین" این نیرو ها در درگیری های نظامی ای که در منطقه "نعز" در نزدیکی "بندر اخفا" در یمن رخ داد، کشته شدند. پیش از این نیز گزارش شده بود که هفت مزدورخارجی و فرمانده انگلیسی آنها که برای شرکت آمریکایی "بلک واتر" کار می کردند در یمن کشته شده اند. همچنین حدود یک ماه قبل از این درگیری ها روزنامه نیویورک تایمز گزارش داده بود که ۴۵۰ نظامی از آمریکا لاتین (مشخصاً از پاناما، السالوادور و شیلی) به یمن فرستاده شده اند. این گزارش در شرایطی منتشر شد که بسیاری دیگر از رسانه های جهان به نقل از روزنامه کلمبیایی "التیمپو" از حضور ۸۰۰ نظامی کلمبیایی در یمن گزارش هایی منتشر کرده بودند.

کشته شدن مزدوران خارجی در جنگ عراق و سوریه و اکنون هم یمن به روشنی خبر از نقش فعال و رو به رشد "شرکت های خصوصی نظامی" نظیر "بلکواترز" در جنگ های خاورمیانه که از سوی امپریالیست ها - به خصوص امپریالیسم آمریکا - جهت پیشبرد سیاست های امپریالیستی شان دامن زده شده، داده و گواه دیگری است بر این واقعیت که هر چه می گذرد بر دامنه نفوذ و قدرت این شرکت های خصوصی نظامی افزوده شده و خواهد شد.

بر اساس گزارش هائی که در زمینه حضور و فعالیت پیمانکاران جنگی در خاورمیانه منتشر شده است دولت امارات متحده که نظامی های کلمبیایی را برای جنگیدن در یمن به خدمت گرفته است تقریباً هفته ای هزار دلار به آنها پرداخت می کند. تعمق در

تسلیت

اخیرا مطلع شدیم که مادر ملوک، مادر چریک فدایی خلق، رفیق اکبر مویدی فر در گذشته است. رفیق اکبر یکی از رفقای از جان گذشته شاخه تبریز چریکهای فدایی خلق ایران بود که در سال ۵۰ توسط رژیم سرکوبگر شاه اعدام شد. پیام فدایی مرگ مادر مویدی را به بازماندگان و بستگان وی تسلیت گفته و یاد این مادر مقاوم و فرزند چریک فدائی اش را گرامی می دارد.



از این زمان به بعد زندگی انگلس و مارکس، بطور وسیعی به هم تنیده می گردد و دیگر نمی توان به زندگی و آثار انگلس اشاره کرد بدون این که همکاری و تأثیرات کارمشتک ۴ ساله اش با مارکس را از نظر انداخت. به واقع زندگی این دوانسان طراز نوین و دو رهبر کبیر پرولتاریا چنان در هم تنیده است که یکی بدون دیگری به درستی قابل بررسی نمی باشد. و در حالی که انگلس فروتنانه در مورد مارکس تأکید می کند که: "تئوری مارکسیسم به حق به نام مارکس باید نامیده شود"، مارکس نیز در توصیف زحمات انگلس می گوید: "بدون کمک فداکارانه انگلس برای من غیر ممکن بود که کار عظیم بر روی سه جلد کاپیتال را به انجام برسانم".

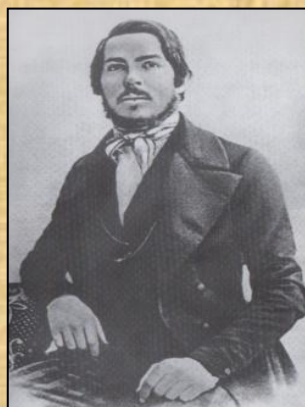
انگلس در سال ۱۸۷۰ با برعهده گرفتن چند مسئولیت مارکس توانست انرژی مارکس را برای کار روی کاپیتال آزادتر سازد. وی در این سال به عضویت شورای عمومی انترناسیونال درآمد و به عنوان یکی از فعالترین و با پشتکارترین اعضای این شورا که توسط کنگره بین الملل و از کارگران کشورهای مختلف تشکیل شده بود، نقش ارزنده ای ایفا نمود. انترناسیونالی که از سال ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۲ جنبش بین المللی کارگران را رهبری می نمود.

پس از مرگ مارکس، انگلس وظیفه داشت هم کارهای ناتمام مارکس را به پایان برساند و هم به تنهایی پاسخگوی مسایلی گردد که در مقابل مارکسیسم قرار داشت. وظیفه ای که با کار خستگی ناپذیر به انجام رساند. انگلس پس از مرگ مارکس در سال ۱۸۸۳ بویژه در انترناسیونال دوم توانست نقش تعیین کننده ای را در پیوند دادن جنبش کارگری و مارکسیسم، در تدوین استراتژی انقلابی پرولتاریا و در مبارزه با اپورتونیسم ایفا نماید.

از جمله آثار انگلس که نقش دورانسازی در تاریخ مارکسیسم باقی گذارد "آنتی دورینگ" بود که به نسل جوانی که به سوی مارکسیسم می گرویدند یاد می داد که چگونه سوسیالیسم علمی را بیاموزند و مبانی فلسفی آن را درک کنند.

در سالگرد تولد فردریک انگلس کبیر، رهبر فکری و عملی جنبش طبقه کارگر بین المللی باید با درس گیری از تلاشهای خستگی ناپذیر او در راه تحقق اهداف طبقه کارگر با عزمی راسخ در راه تحقق تئوری این طبقه تا به آخر انقلابی گام نهاد و باید به خاطر داشت که مارکس و انگلس نه تنها زندگی خود را صرف تدوین تئوری پرولتاریا نمودند بلکه با همه وجود در راه تحقق آن نیز گام برداشته و با جمع بندی مبارزات طبقه کارگر همواره تأکید داشتند که برای این که پرولتاریا بتواند قدرت سیاسی را کسب کند و ساختمان جامعه

به یاد انگلس رهبر کبیر پرولتاریا! (به مناسبت یکصد و نود و ششمین سالگرد تولد انگلس)



جای می گذارد. در این دوران یعنی در بطن "انقلاب صنعتی"، انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ روی داد که منجر به حاکمیت بورژوازی در فرانسه شد و تأثیرات بس بزرگی در اروپا باقی گذاشت و سپس در همین دوران ما مواجه می شویم با با شورش های وسیع کارگران علیه ماشین و شیوه های تکنیکی تولید در انگلستان به سال ۱۸۱۵؛ امری که نشان می داد طبقه جدید ضمن آن که علیه شرایط دهشتناک کار و زندگی خود به اعتراض برخاسته اما از دلایل واقعی وضعیت فلاکت بار خود آگاهی ندارد و سپس قتل عام وحشیانه کارگران منچستر در سال ۱۸۱۹ و سرانجام انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ در فرانسه. این حوادث که همه بیانگر تلاطمات شدید طبقاتی در آن زمان بود تأثیرات بزرگ خود را در سراسر اروپا و از جمله ایالت راین پروس یعنی منطقه ای که انگلس در آن تولد یافت و از همه نقاط آلمان صنعتی تر بود بر جای می گذاشت.

این دوران یعنی دوران نابودی قطعی فنودالیسم و رشد غول آسای شیوه تولید سرمایه داری و ظهور جنبش طبقه کارگر در بطن آن، جنبشی که هنوز به آگاهی و علم شرایط رهایی پرولتاریا نرسیده بود نمی توانست با مبارزات شدید ایدئولوژیکی همراه نباشد. واقعیت این بود طبقه دوران ساز ما ضمن مبارزه علیه اجحافاتی که بر او می شد ستم هایی که از سوی سرمایه داری بر او اعمال می گردید، می رفت تا به ایدئولوژی و برنامه های خاص خود دست یابد.

انگلس در این زمان در سن ۱۹ سالگی با طرد همه گرایشات مذهبی، به مثابه یک دمکرات انقلابی به صحنه پیکار طبقاتی وارد شد و به دلیل استعدادهای فراوانش خیلی زود یکی از نویسندگان معروف منطقه خود گردید. و ضمن پیوستن به "هگلی های جوان" در سال ۱۸۴۱ به طور داوطلبانه وارد گارد توپخانه برلین شد و در همین جا بود که در حالی که جزء افرایطی ترین جناح چپ فلسفه هگل شمرده می شد، با مارکس آشنا گردید.

فردریک انگلس در شهر "بارمن" در منطقه "راین پروس" بدنیا آمد. کمونیست بزرگی که همچون یار و رفیق همزمش کارل مارکس، سراسر زندگی خود را وقف مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر نمود و آموزش هایش در این زمینه هنوز هم راهنمای مبارزه رهایی بخش کارگران است.

انگلس و مارکس که کار مشترک و طولانی شان به بنیانگذاری سوسیالیسم علمی و رشد و گسترش آن در جنبش طبقه کارگر انجامید از معدود متفکرینی هستند که افکار و ایده هایشان بر افکار انسانی تأثیر بس بزرگ و سترگی داشته و هنوز هم یاد و خاطره انقلابی آنان و آموزش های علمی شان شور مبارزاتی و چشم انداز پیروزی در طبقه کارگر می آفریند و راهنمای مبارزاتی طبقاتی کارگران است. برای این که انگلس را بهتر بشناسیم باید همچون خود او که در برخورد با پدیده های مختلف به بررسی زمینه تاریخی آنها می پرداخت، زمینه تاریخی و دورانی که او در آن می زیست و تأثیرات آن شرایط بر تفکرات انگلس را مورد توجه قرار دهیم؛ چرا که در حقیقت افکار او محصول یک محیط اجتماعی معین و دوران تاریخی خاصی بود که او در آن متولد گشته و رشد یافت.

دوران ۷۰ ساله ۱۷۶۰ تا ۱۸۳۰ که تولد انگلس در آن قرار دارد در تاریخ جهان دوران "انقلاب صنعتی" نامیده می شود. اصطلاحی که اولین بار از سوی انگلس برای توصیف این دوره به کار گرفته شده است.

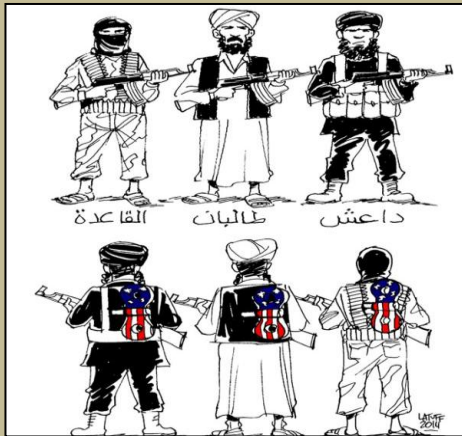
با انقلاب صنعتی و رشد شیوه تولید سرمایه داری به جای کارگران قدیمی ای که از قرون ۱۶ و ۱۷ رشد کرده و حتی در نیمه اول قرن ۱۸ نیز جمعیت قابل ملاحظه ای را تشکیل می دادند، در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ طبقه ای از کارگران به وجود آمد که بخش وسیعی از جمعیت را در بر می گرفت. این همان پرولتاریا طبقه دوران ساز ما بود که با قامتی هر چه استوارتر در صحنه اجتماعی ظاهر شده و تأثیر تعیین کننده ای در کلیه مناسبات اجتماعی به

جمله کمونیست های میهنان قرار گیرد. باشد تا با درک هر چه وسیعتر آموزش های مارکس و انگلس، آرمان های والای آنانرا که جز آرمانهای میلیون ها کارگر رنجبر نمی باشد در جامعه خود متحقق سازیم.

ثابت کرده است در شرایط رشد و گسترش رفرمیسم و روبریونیسیم در جهان که به اشکال و صور گوناگون علیه دیکتاتوری پرولتاریا سخن می گویند و به این طریق اندیشه های مارکس و انگلس را رد می نمایند باید سرلوحه فعالیت ها و عملکرد های همه کمونیست ها و من

سوسیالیستی را آغاز کند اول باید ماشین بوروکراتیک- نظامی بورژوازی ویران و نابود سازد تا سپس با اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در جهت ساختمان سوسیالیزم گام بردارد. این رهنمود مشخص که تجربیات خونبار کمون پاریس و انقلاب کبیر اکبر و دیگر انقلابات کارگری آن را به عینه

بدون تفسیر!



در شرایطی که خبرگزاریها از ظهور داعش در افغانستان و جنگ آن با سایر نیروهای مزدور بنیادگرای اسلامی و از جمله طالبان گزارش می دهند، گروه تروریستی طالبان که تروریسم خود را با ادعای تلاش برای برقراری حکومت خدا بر افغانستان توجیه می کند در اطلاعاتی هائی دست به افشاگری در مورد داعش در افغانستان زده است. در این اطلاعاتی ها آمده است:

"نیروهای خارجی، یکبار دیگر عملیات خود را آغاز نموده و ولایت هلمند را بمباران کرده، عملیات شبانه انجام می دهند و گزارش هایی نیز وجود دارد که افراد مسلح داعش، در بالگردهای آنها به "ننگرهار" انتقال داده می شوند." در اطلاعاتی تاکید شده که: "نیروهای خارجی از داعش حمایت می کنند." پیش از این نیز گروه مزبور اعلام کرده بود که رادیو "صدای خلافت" که منتسب به گروه تروریستی داعش می باشد از فرودگاه جلال آباد که محل استقرار نیروهای آمریکایی است پخش می شود.



کشته شدن یک کارگر معترض

به دست نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی!



عصر روز سه شنبه ۲۴ آذر ماه کارگرانی که نسبت به روند استخدام در پالایشگاه گاز بیدبلند ۲ بهبهان معترض بودند مبادرت به یک تجمع اعتراضی نمودند. در جریان این تجمع اعتراضی جاده منتهی به این واحد صنعتی بسته شد. در پی تجمع کارگران یکباری که خواهان کار در این پالایشگاه بودند و فریاد می زدند: "ما کار می خواهیم" ماموران نیروی انتظامی جمهوری اسلامی وارد صحنه شده و به معترضین یورش بردند. درگیری ماموران با کارگران باعث بسته شدن مسیر ارتباطی بهبهان به اهواز و ایجاد ترافیک سنگین شد. با هجوم نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی به معترضین که بیشتر اهل روستای شهرویی بهبهان بودند یکی از کارگران به نام مرتضی فرج نیا کشته و حداقل دو کارگر دیگر مجروح شدند. جالب است که فرمانده انتظامی خوزستان پس از این رویداد خونین با وقاحت ویژه همه پاسداران جمهوری اسلامی اعلام کرد که: "عصر روز سه شنبه برخی ساکنان روستای شهرویی بهبهان که نسبت به روند استخدام در پالایشگاه گاز بیدبلند ۲ معترض بودند از طریق برپایی تجمع مسیر بهبهان به رامهرمز را بستند. پس از این اتفاق ماموران نیروی انتظامی بلافاصله وارد عمل شدند و سعی در آرام کردن تجمع کنندگان و بازگشایی مسیر را داشتند که برخی افراد حاضر در این تجمع اقدام به تیراندازی کرده و در نتیجه یکی از اهالی روستا کشته و دو نفر دیگر زخمی شد." پاسدار بیشرم جمهوری اسلامی در ادامه این خزعبلات می گوید: "پلیس توانست این تجمع را در اسرع وقت ممکن مدیریت و حاضران را پراکنده کند." کشته شدن یک کارگر و مجروح شدن دو کارگر دیگر معنای مدیریت در جمهوری اسلامی به نفع سرمایه داران را بار دیگر در مقابل چشم کارگران قرار می دهد.

اما علیرغم همه این دروغ پردازی ها مردم نیروی انتظامی را عامل کشته شدن این کارگر دانسته و معرفی کرده و خواهان: "محاکمه قاتلین مرتضی و مزدورانی که به مردم تیراندازی کرده اند" می باشند. یکی دیگر از خواست های مردم: "استعفا دادستان و فرماندار بهبهان" می باشد.

بر اساس گزارشات منتشر شده در این رابطه نیرو های سرکوب رژیم سه روز از تحویل جنازه کارگر کشته شده به خانواده اش جلوگیری کردند و از اهالی خواستند که مبادرت به تجمع و خبر رسانی نکنند. اما بعد از سه روز که آنها جنازه کارگر کشته شده را به خانواده وی تحویل دادند. علیرغم خواست نیرو های سرکوب جمهوری اسلامی مراسم باشکوهی جهت خاکسپاری این کارگر برگزار شد. بر اساس گفته کسانی که در مراسم روز شنبه ۲۸ آذر ماه شرکت داشتند مردم از بهبهان و روستا های اطراف برای شرکت در این مراسم حضور یافته بودند و به این ترتیب با حضور بیش از ۷۰۰۰ نفر مراسم خاکسپاری این کارگر انجام شد. مراسمی که خود تو دهنی محکمی بود به رژیم کارگر کش جمهوری اسلامی و نشاندهنده حد بالای خشم و نفرت کارگران و توده های ستمدیده از رژیم دارو شکنجه و داعشیان حاکم بر کشور بود. جالب است که بر اساس برخی گزارشات اهالی روستای شهرویی اجازه ندادند هیچ مزدور نیروی انتظامی و هیچ مقامی از بهبهان در مراسم شرکت کند. مراسمی که در یکی از پارچه نوشته هائی که در آن برافراشته شده بود: "پدری که به خاطر نان جان داد".

اما به قول شاعر انقلاب سعید سلطانپور "این خون ها به خاک نمی ماند" و دیر یا زود با جاری شدن رود پر خروش خشم کارگران حاکمیت قاتل های دزد و فاسد حاکم برای همیشه به زباله دان تاریخ ریخته خواهد شد.



آنان به نابودی ستم برخاستند. چرا که

نان و آزادی را برای همه می خواستند!

در گرامی داشت چهل و پنجمین سالگرد رستاخیز سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹)
و سی و هفتمین سالگرد قیام پر شکوه بهمن (۱۳۵۷)

چریکهای فدایی خلق ایران برگزار می کنند:

تجارب سیاهکل برای نسل جدید! (چنگیز قبادی فر)

سیاهکل، منبع الهامی برای نسل ما! (بهرام)

آهنگهای فولکلوریک گیلکی و قطعاتی از هنرمند جوان آناهیتا

"صدایی زیر پوست شهر!" (فیلم مستندی در ارتباط با جنبش ۱۳۸۸)

تربوین آزاد، پرسش و پاسخ

زمان: از ساعت ۱۷ تا ۲۲ شنبه ۶ فوریه ۲۰۱۶

مکان: KORN STRASSE 28-32, 30167 HANNOVER

از تمام ایرانیان آزادیخواه دعوت می شود تا با حضور خود

به برگزاری گرم تر و پر بار تر این مراسم یاری رسانند.

غذا و نوشیدنی در محل موجود است.

www.siahkal.com

ipfg@hotmail.com

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!